

نگاه گذرا به:

شیوه تاریخنگاری و تاریخسازی در افغانستان و جهان

از گذشته‌های دور تا امروز

بصیر احمد دولت‌آبادی

«فکر کردن درباره سرگذشت گذشته دنیا و مردان و زنان بزرگ و آنچه در دنیای گذشته روی داده، بسیار جالب و جذاب می‌باشد. خواندن تاریخ بسیار خوب است، اما کمک کردن برای به وجود آمدن تاریخ از آن هم جذاب‌تر و جالب‌تر است و می‌دانی که اکنون در کشور ما تاریخ ساخته می‌شود.»
جوهر لعل‌نهر و^۱

اشاره:

انسان نظر به خصوصیات ذاتی خود، فطرتاً موجودی است تاریخساز و تاریخگرا. چرا که تاریخ با انسان به وجود آمد و آغاز و انجامش مربوط به انسان است و تاریخ بدون انسان، مفهوم روشنی نمی‌تواند داشته باشد. طبیعت و خلقت ممکن است میلیونها و میلیاردها سال قبل از انسان به وجود آمده باشد یعنی آغاز و انجام آن را فقط خدا می‌داند، ولی آنچه به طبیعت نمود عینی بخشید و آن را رونق داد و مطرح کرد، موجودی به نام انسان بود.^۲

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، چاپ هشتم ۱۳۶۶، انتشارات امیرکبیر، تهران، ترجمه محمود تفضلی، صفحه ۱۹، هدیهای برای سال نو.

۲- در کتاب تاریخ مختصر جهان راجع به تاریخ این طرز نوشته‌اند که:

«تاریخ نوع بشر، از پیدایش انسان تا عصر حاضر را دربر می‌گیرد و به بیش از یک میلیون سال تخمین زده می‌شود. در نخستین مراحل تاریخ انسان، نه از ملت‌های مختلف خبری بود و نه از دولت‌ها و استاتها به صورت گروه‌ها، کلان‌ها و قبایل کوچک زندگی می‌کردند. این دوره را عصر جامعه ابتدایی می‌نامند. باستان‌شناسان با توجه به نوع موادی که در ساختمان ابزارهای انسان به کار برده شده است، تاریخ انسان را به سه عصر تقسیم کرده‌اند: عصر سنگ، عصر مفرغ و عصر آهن.

اما این تقسیم‌بندی‌ها نارسا هستند، مخصوصاً در مورد نخستین دوره‌های جامعه ابتدایی که چندین هزار سال به طول انجامید. به همین علت، تقسیمات فرعی جدید به آن افزوده شد. عصر سنگ را به دوره پارینه سنگی (عصر سنگ قدیم)، میانه سنگی (عصر سنگ میانه) و نوسنگی (عصر سنگ جدید) تقسیم کردند. گذشته از این، دوره‌های پارینه سنگی و نوسنگی را به دوره‌های سفلی و وسطا و علیا تقسیم کردند. (تاریخ مختصر جهان تألیف جمعی از نویسندگان خارجی ترجمه محمدتقی فرامرزی انتشارات دنیا).

روی این اصل، بشر از آغاز پیدایش خود - در این کره خاکی - عادت به حفظ رویدادهای گذشته یافته و حتی در روزگار بسیار قدیم که هنوز رسم الخط اختراع نشده بود، سرگذشت خود را به‌طور شفاهی به آیندگان منتقل می‌نموده‌اند و یا با ترسیم اشکال حیوانات (درنده و شکار شونده) و آلات و ابزار شکار در دیواره‌های غارها و مغاره‌های کوه‌ها و دره‌ها، از خود یادگارهایی ارزشمند به یادگار گذاشته‌اند که محققان و باستان‌شناسان از روی این نقاشی‌ها، پی به سرنوشت گذشته بشر برده‌اند. تاریخ گذشته‌های دور، تاریخ شفاهی بوده که به شکل قصه‌ها و افسانه‌ها، نسل به نسل منتقل شده و تا به امروز رسیده است. البته برخی از این افسانه‌های شفاهی بعدها مکتوب شده و از فراموشی ایام به‌دور مانده‌اند، ولی قسمت عمده آنها به مرور زمان از بین رفته از خاطره بشر محو شده‌اند، و یا در حال فراموشی‌اند، چون رسانه‌های خبری امروز نقش قصه‌گویی را از بین برده است، مگر اینکه افسانه‌ها به شکل فیلم درآیند.

بنابراین، مراحل ثبت تاریخ در جوامع بشری را - که افغانستان جزو کوچک از این خانواده بزرگ محسوب می‌گردد و این سرزمین یکی از قدیمی‌ترین زیستگاه بشری بوده - برای سهولت می‌توان به چند دوره تقسیم کرد که هر یک ویژگی خاص خود را داشته و با در نظر داشت سابقه طولانی در تاریخ، در شرایط امروز هم قابل لمس می‌باشد و این دسته‌بندی به شرح زیر خواهد بود:

- تاریخ اسطوره‌ای و افسانه بافی‌های قدیم

- تاریخ دینی - مذهبی

- تاریخ فردی و حکومتی *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

- تاریخ سازی‌های ملی و ملیتی یا تاریخ مردم سالار

- دگرگونی‌های تاریخی و تاریخسازي بدون *جامع علوم انسانی*

منظور از این دسته‌بندی‌ها، آن نیست که این تقسیمات یک فرمول مورد قبول همگانی باشد، بلکه هدف یافتن راهی به سوی گذشته‌ای تاریخی است. پس نباید تصور کرد که هر دوره محققاً بعد از سپری شدن دوره قبلی فرارسیده است - که این نظر می‌تواند حرکت تاریخ را ثابت جلوه دهد، در حالی که تاریخ همگام با بشر تکامل کرده و می‌کند - بنابراین، شروع هر دوره تاریخی را با یکی از خصوصیات ویژه آن در نظر بگیریم که تا امروز به اشکال مختلفی ادامه یافته است. تاریخ برخی ملت‌ها قرن‌ها قبل ساخته شده، ولی هنوز ملت‌هایی هستند که تاریخشان تازه شکل می‌گیرد. اینجاست که تقسیمات گوناگون و مختلفی تاکنون از تاریخ و دوره‌های تاریخی صورت

گرفته که پیچیدن روی این موضوع ما را از هدف اصلی که یافتن کوتاه‌ترین راه

۱- البته درباره تاریخ بشر، بین نظریه پردازان تاریخ اختلاف نظرهای فاحشی وجود دارد. نظریه پردازان مادی که روی تنازع بقا تکیه دارند، معروف‌ترین دسته‌بندی تاریخ از این دیدگاه همان پنج دوره مشهور تاریخی است که عبارت‌اند از:

۱- کمون اولیه یا جامعه ابتدایی؛ ۲- عصر برده‌داری؛ ۳- عصر فئودالی؛ ۴- عصر سرمایه‌داری؛ ۵- عصر سوسیالیستی.

در این تقسیم‌بندی تاریخ بشر از غارنشینی شروع به زندگی اشتراکی آگاهانه خاتمه پیدا می‌کند. این نظریه همانطوری که طرفدارانی کسب نمود، مخالفان زیادی نیز به وجود آورد.
- کارل یاسپرس مؤرخ و صاحب‌نظر آلمانی در کتاب آغاز و فرجام تاریخ، تاریخ را به سه دوره تقسیم می‌کند:
۱- دوره محوری؛ ۲- وضع کنونی جهان؛ ۳- مساله آینده.

نامبرده هریک از این سه دوره را به چندین بخش تقسیم نموده، مورد بررسی و تحقیق قرار داده است، ایشان درباره پیدایش و خلقت انسان می‌نویسد:

«من در این طرح به این ایمان و انکادارم که انسانیت منشأ واحد و غایتی واحد دارد. این منشأ و غایت را ما نمی‌شناسیم و هیچ عملی نمی‌تواند این شناسایی را به ما بدهد. ما آنها را تنها در روشنایی نمادهایی که معانی متعدد می‌تواند داشت احساس می‌کنیم، هستی ما میان آنها در حرکت است، و در تفکر فلسفی می‌کوشیم به هر دو آنها نزدیک شویم.

ما آدمیان، همه از نسل آدمیم و همه با هم خویشیم، و به دست خدا و شیوه او ساخته شده‌ایم.

(آغاز و انجام تاریخ نوشته کارل یاسپرس، ترجمه محمد لطفی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، انتشارات خوارزمی، ص ۱۴)
- در تاریخ اسلام به شکل روشن و مشخص، تاریخ انسان از خلقت حضرت آدم (ع) شروع شده تا روز قیامت ادامه می‌یابد. نظر به این پیشی از اول خلقت تا عصر محمد (ص) برای راهنمایی انسانها ۱۲۴ هزار پیامبر از سوی خدا آمدند نخستینشان حضرت آدم (ع) و آخرشان حضرت خاتم (ص) بود. پس از حضرت خاتم (ص) به عقیده شیعه، ۱۲ امام مسؤولیت راهنمایی را به عهده دارند که اولشان حضرت علی (ع) و آخرشان حضرت مهدی (عج) است که از انتظار غایب است تا وقتی که خدا بخواهد و آنگاه قیام نموده، جهان را پر از عدل و داد می‌کند. در تاریخ بلعومی به طور مشروح تاریخ خلقت و جهان به نقل از آیات و روایات و حکایات درج شده که ما به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

«باز نمودن مدت روزگار عالم از هر قول که چندست و چون خواهد بود بدانکه اهل نجوم ایدون گویند چون ارسطاطالیس و بقراط و افلاطون و آن استادان که بودند از خداوندان نجوم که چون ایزد عز و جل، ماه و آفتاب و ستارگان بیافرید، هر یکی به جای خویش بایستادند، تا فرمان آمد چنانکه زحل ایستاده بود در جایگاه شرف بریست و یک درجه میزان و مشتری به بیست و چهار حوت و مریخ به بیست و هشت درجه جدی و ماه به سه درجه ثور و چون فرمان ایزد عز و جل آمد، این هریک به رفتن افتادند و ابتدای عالم این بود و از آن‌گاه باز دیگر گونه گرد نیامدند.

قول دیگر از طریق نجوم ایدون گویند که خدای عز و جل دو تن را بیافرید اندر آسمان بی‌اندوه و آفت و آن اندر سالهای حمل و ثور و جوزا بود پس به زمین آمدند و سه هزار سال بر زمین بودند بی‌آفت و بی‌اندوه و بی‌بیماری و این اندر سالهای سرطان و اسد و سنبله بود. پس چون به سال میزان رسید پتیاره و اندوه و بیماری پدید آمد، پس کیومرث پدید آمد و گویند که او آدم بود و پادشاه شد بر زمین، بر آب و گیاه و رستی‌ها، و دیگر چیز نبود. و این روزگار سی سال نخستین، خورشید و هرمنز ایدر بره بودند و ناهید و نیز

برای درک تاریخ گذشته است، دور می‌سازد. لذا به‌طور اختصار به‌هریک از دوره‌های

→ اندر ماهی بودند و زوال هر یکی از شرف خود بیرون آمدند. چنانکه گفتیم و کس نداند که کی باز ایستند و کی از جای خویش شوند جز خدای تعالی کس نداند.

و اندر شاهنامه بزرگ ایدون گوید پس مفعق که از گاه بیرون آمدن آدم (ع) از بهشت [تا] به روزگار پیغامبر (ما) شش هزار و سیزده سال است و پنج هزار و نهصد سال نیز گویند. و ایدون گویند که نخستین کسی که اندر زمین آمد آدم بود و او را کیومرث خواندند و محمد بن الجهم البرمکی ایدون گوید و زادویه بن شاهویه همچنین گوید و زنامه بهرام بن مهران اصفهانی هم ایدون گوید و زنامه ساسانیان موسی بن عیسی الخدوی و هاشم بن قاسم اصفهانی و از نامه پادشاهان پارس ایدون گویند و فرخان موید مویدان یزدگرد آگاهی دهد همچنین وز فرود ایشان به دویت سال برسد که یاد کنیم.

از گاه آدم با چند است و ایشان همه بر این گفتار دهقانان گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این گزارش که کنیم [از گفتار دهقانان کنیم] که این پادشاهی اول به دست ایشان بود. و کم و بیش سالهای ایشان دانستند زیرا که روزگار بی‌دنیان پس جایگیر نبود، و هر گاه که از پیغامبری به پیغامبری افتد یا از پادشاهی به پادشاهی، و روزگار و مدت برآید، آن رسم و آیین فراموش کنند و هر که از پیش ایشان آید رسم آن پیشین بگرداند. چنانچه از آدم تا نوح و از نوح تا ابراهیم و از ابراهیم تا موسی و از موسی تا عیسی و از عیسی تا محمد صلی‌اله‌علیهم اجمعین هر کسی رسم پیشین بگردانید و این تاریخ از بهر آن باید تا روزگار هر کس پیدا بود و گویند زمین بودست و آب و مردم نبودند. و گویند مردم بودست و پادشاه نبود و از پس کیومرث حدود هفتاد سال هیچ پادشاهی نبود و مردم چون گوسفندی بودند بی‌شان و نخستین پادشاهی که اندر زمین بود از آن پیشدادیان بود و لکن چهار بار پادشاهی از دست ایشان شد و کس مدت‌شان ندانند و دیگر گویند گبران و بست کشیشان که ایزد اندر جهان نخستین چیز مردی آفرید و گاری و آن مرد کیومرث خوانند و معنی کیومرث زنده‌گویای میرا بود. پس او را کرشاه خوانند که جهان بی‌ان بود و او اندر شکاف کوه بودی تنها، و مردم با وی نبود و معنی کوه، کوه باشد و او را پادشاه کوه خوانند و سی سال تنها بریست بی‌کس؛ پس بر مرد و آن آب که از پشت وی بیامد اندر شکاف زمین شد و چهل سال اندر زمین بود و از پس چهل سال دو بن پیکر از زمین برآمد پس دو درخت گشتند بر سان مردم یکی نر و دیگری ماده. پس حرکت کردند به یکدیگر و انسان بیامد و از ایشان دو فرزند آمدند و ایشان رامسی و مشانه خوانند و اسلا میان آدم و حوا خوانند و این همه خلقان از ایشان پدید آمدند و چنین گویند که [مدت این جهان تا رستخیز که ایزد] تعالی وعده کرده است نه هزار سال بود و گویند که آدم [با خلقت خویش هر دو اندر بهشت بود سه هزار سال] پس به زمین آمدند و سه هزار سال بگذشت بی‌آفت و اندر بنی آدم کارکرد و جهودان از توریت ایدون گویند که از گاه آدم تا هجرت محمد [تا روزگار پیغامبر که از مکه هجرت کرده به مدینه چهار هزار و چهل سال] و سه ماه بود و ترسایان از انجیل گویند که از گاه آدم تا آنگاه که محمد مصطفی بیرون آمد پنج هزار و نهصد و هفتاد و دو سال بود و از عبدالله بن عباس روایت کنند که از گاه آدم تا آمدن نوح دو هزار و دویت و پنجاه سال بود و از گاه طوفان تا وقت ابراهیم علیه‌السلام هزار و هفتاد و نه سال بود و از گاه ابراهیم علیه‌السلام تا هنگام موسی علیه‌السلام پانصد و شصت و پنج بود و از گاه موسی علیه‌السلام تا هنگام سلیمان بن داود علیهما‌السلام که بیت المقدس را بنا کرد پانصد و سی و شش سال بود و از گاه سلیمان علیه‌السلام تا هنگام ذوالقرنین هفتصد و هفده سال بود و از گاه ذوالقرنین تا هنگام عیسی مصلد و شصت و نه سال بود و از گاه عیسی علیه‌السلام تا پیغامبر ما صلی‌اله‌علیه و سلم پانصد و پنجاه و یک سال بود.

مورد نظر اشاره می‌کنیم تا شیوه تاریخ‌سازی و تاریخ‌نگاری کشور روشن گردد.

۱- تاریخ اسطوره‌ای و افسانه‌بافی‌های عصر باستان

تاریخ اسطوره‌ای، تاریخ وحدت‌گرا، صلح‌آور، مسالمت‌آمیز و تخیلی است که صف آدمیان را در برابر صف موجودات غیر آدمی و موجودات خطرناک (جن، دیو، پری، اژدها و نهایت جادوگران بدجنس) قرار می‌دهد که از یک موضع واحد و یک آرمان مشترک (انسانی) به دفاع برمی‌خیزد. در این تاریخ، صف آدمیان و دشمنان او کاملاً شناخته شده است و جنگ آدمی بیشتر با دیو است.^۱

→ و مردم عالم گویند که از گاه عیسی تا پیغامبر ما صلی‌الله علیه و آله هیچ پیغامبر نبود و نه چنانست که ایشان همی دانند که آن را درست تر است، که خدای تعالی همی گوید اذ ارسلنا الیهم اثبین فکذبوها فعرزنا بنالت فقالوا انا البکم مرسلون.

۱۰۴

گفت: من این پیغمبران بفرستادم از پس عیسی علیه‌السلام، چون جرجیس و چون یونس بن منی و قصه‌شان به جای خویش بگویم و آن مدت که پیغامبر ما علیه‌السلام و السلام که آن را فتره خوانند چهارصد و سی و چهار سال بود و خدای عز و جل مدت جهان هفت هزار سال نهاد و خلاف اندرین بسیار است.

تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، تکمیل و ترجمه تاریخ طبری به تصحیح ملک الشعراء بهار، به کوشش محمد بروین گنابادی، جلد اول، چاپ دوم ۱۳۵۳، تهران، صص ۲ الی ۱۶.

۱- فردوسی شاعر حماسه‌سرای همه‌قرنها، در آغاز داستان شاهنامه خود از جنگ آدمی با دیو می‌گوید:

چنین گفت کائین نخت و کلام	کیومرث آورد و او بود شاه
بر آمد برین کار یک روزگار	فسوزنده شد دولت شهریار
چو آمد به برج حمل آفتاب	جهان گشت بافر و آیین و آب
به گیتی نبودش کسی دشمن	مگسر در نهان ریسمن آهرمن
بشاید از آهسته‌گرا بسراج بره	که گیتی جوان گشت ازو پیکره
به زشک اندر آهرمن بدسگال	همی رای زد تا بسالید بسال
جهان شد بر آن دیو بجهت پناه	ز بخت سامک هم از بخت شاه
دد و دام چس چنانور گش بدید	ز گیتی به نزدیک او آرامید
یکایک بیامد خجسته سروش	بسان پری با پلنگینه‌پوش

فردوسی اولین جنگ آدمی را با دیو این چنین به شعر در آورده است

کشته شدن سیامک (پسر کیومرث) به دست دیو

سخن چون به گوش سیامک رسید	ز کردار بدخواه دیو پلید
پذیره شدش دیو را جنگ جوی	سه را چو روی اندر آمد بروی
دد و مسرغ و نخجیر گشته گروه	برفتند و یله کسان سوی کوه
سیامک بیامد برهنه نسا	بیاویخت با پسر آهرمن
برفتند با سوگواری و درد	ز درگاه شاه برخاست گرد
ببزد جنگ و ازونه دیو سپاه	دو نسا اندر آورد بالای شاه
نشستند سالی چنین سوگوار	بسیام آمد از داور کردگار

با این دید در تاریخ اسطوره، آغاز تاریخ با وحدت‌گرایی (انسان) نمود پیدا می‌کند و پیام تاریخ در این دوره، انسان و خواسته اوست که در برابر موجودات غیرانسانی قرار دارد. همین برداشت از تاریخ و انسان، برخی اندیشمندان و نظریه‌پردازان تاریخ را بر آن داشته است که یگانه راه سعادت انسان را عودت به همین دوره خیالی و بی‌آلایش آرزو کنند غافل از اینکه نمی‌توان آینده را به گذشته برگرداند، جز اینکه آینده را به آینه گذشته دید! و از آن عبرت گرفت.

به‌مرحال، با این دید از تاریخ در گذشته، ما زمانی را می‌یابیم که بشر با کمال آرامش و بدون جنگ و خونریزی بین خود، در کنار هم زندگی می‌کند و اگر هم گاهی جنگی رخ می‌دهد با اهریمن است که با انسان همخوانی ندارد. شاید همین برداشت که بشر قبلاً در صلح و صفا زندگی می‌کرده، تعدادی را در تئوری‌سازی جامعه بی‌طبقه در تاریخ باستان تشویق کرده باشد و علت هم ممکن است سرخوردگی از اوضاع مصیبت‌بار جنگها و خونریزی‌هایی باشد که تحمل آن برای هرکسی مشکل است. تئوری مارکس برای ایجاد جامعه بی‌طبقه در اوج فساد و بدبختی مردم اروپا شکل گرفت، ولی وقتی در عمل پیاده شد مصیبت‌بارتر از گذشته برای انسان تمام گردید.

فردوسی شاعر حماسه‌سرای بزرگ هم از زمان خود ناراضی بود، لذا با ترسیم جهان افسانه، در خیال دنیای شربتی برای بشریت - به‌خصوص نژاد ایرانی - ترسیم نمود، او در آغاز شاهنامه می‌سراید:

کزین نامه نامور شهریار
به گیتی بسمانم یکی یادگار
که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدر به ما خوار بگذاشتند
تو اینرا دروغ و فسانه مدان
به یک سان روش در زمانه مدان
چگونه سرآمد به نیک اختر
بشکوه پسرانشان همه روز گنج‌آوری
و یا می‌سراید:

زمانه سراسر پر از جنگ بود
تا به جویندگان بر جهان تنگ بود
که این نامه را دست پیش آورم
ز دفتر به گفتار خویش آورم
پس این طور باید گفت که گرایش به دنیای اسطوره‌ها، یک نوع گریز از واقعیت‌های سخت و تحمل‌ناپذیر جهان می‌تواند تلقی گردد. دنیایی که ساختن آن آسان نیست، ولی پروراندن آن در خیال ممکن است کمی از دردها و آلام بشر را تسکین بخشد و او را در رویای شیرین قرار دهد.

با همه‌ای اختلافات در اسطوره‌سازی‌های ملل عالم، این واقعیت قابل‌کنعان نیست که تاریخ اسطوره، روی وحدت ملت‌ها، کشورها و زبانها تکیه دارد و کمتر به جدایی می‌اندیشد. قهرمانان اسطوره‌ها، شخصیت‌هایی جهان‌شمول‌اند. چون جهان اسطوره، جهان کوچک و گاهی به اندازه یک شهر و ده و دره است که پهلوان می‌تواند به آسانی

آن را کنترل کند. اینجاست که تاکنون روی تاریخ اسطوره کمتر اختلاف وجود دارد، چون اسطوره‌های تاریخی به قوم خاص، زمان خاص و منطقه خاص که بتوان از آن دیگران را محروم کرد ارتباط ندارد. اگر گاهی هم چهره خاص و سرزمینی مشخص به خود می‌گیرد، چنان قلمرو او بزرگ است که چندین کشور و دهها ملت و قوم را دربر می‌گیرد مثل رستم که قهرمان کل نژاد ایرانی است و یا افراسیاب که به کل ترک نژادان جهان ارتباط می‌یابد که شاهنامه این هدف را به خوبی برآورده ساخته است.^۱

۱- سعید قائمی در مقدمه شاهنامه در این باره می‌نویسد:

موضوع شاهنامه در حول و حوش تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا اقراض حکومت آن به دست عرب است و این دوره تاریخی به پنجاه پادشاه تقسیم می‌شود که از حیث طول زمان و تفصیل یا اختصار مطالب با یکدیگر متفاوتند و شاهنامه را کلاً می‌توان به سه دوره متفاوت تقسیم کرد:
۱- دوره اساطیری؛ ۲- دوران عهد بهاری؛ ۳- دوران تاریخی.

الف: دوره اساطیری یعنی عهد کیومرث و هوشنگ و طهمورث و جمشید و ضحاک تا ظهور فریدون است. این دوره عهد پیدا شدن حکومت و بی‌بردن آدمی به خوراک و پوشاک و کشف آتش و آموختن زراعت و پیشه‌هاست. در این دوره نواح آدیان با دیوان و هیولاها اساس بیشتر داستان است و بر روی هم شاهنامه تا اواخر عهد ضحاک آموزش حماسی زیادی ندارد و ارزش اساطیری آن بیشتر است.

ب: عهد پهلوانی؛ دوره مبارزه نازمای میان خیر و شر است و دوره پهلوانی از قیام گاو آغاز می‌شود و به کشته شدن رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان می‌پذیرد، این قسمت مهمترین و بیشترین قسمت شاهنامه است که حماسه‌های ملی ایران را گویا می‌باشد و حاوی عالیترین نمونه اشعار فارسی است و پهلوانی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران در شاهنامه عهد کیانان تا پایان سلطنت گشتاسب است و سبب این امتیاز دخالت رستم پهلوان نامی عهد کیان در جنگها می‌باشد.

ج: و اما سومین دوره شاهنامه عهد تاریخی است، یعنی دوره‌ای که تصورات پهلوانی و افسانه‌های افراد خارق‌العاده و اعمال غیر عادی تقریباً و به تدریج از بین می‌روند و اشخاص و اعمال تاریخی جایگزین آنها می‌شوند و حماسه‌های ملی ایران رنگ و روش تاریخی نازهای می‌یابد. از این روست که از عهد بهمن مقدمات این دوره شروع می‌شود و عهد واقعی دوران تاریخی شاهنامه از «داری و دارابان» آغاز می‌گردد. در این دوره قهرمانان داستان بیشتر از افراد عادی تاریخی هستند و جنبه افسانه‌ای حوادث به حداقل می‌رسند.

(مقدمه شاهنامه شاهنامه فردوسی، چاپ اول به تصحیح ژول مل به قلم سعید قائمی)

۱- پنجاه پادشاه که اسامی شان در شاهنامه آمده است از نژاد ایرانی، عبارت‌اند از:

۱- کیومرث	۲- هوشنگ	۳- طهمورث
۴- جمشید	۵- ضحاک	۶- فریدون
۷- منوچهر	۸- نوذر	۹- روطهماسب
۱۰- گرشاسب	۱۱- کیقباد	۱۲- کیکاوس
۱۳- کیخسرو	۱۴- لهراسب	۱۵- گشتاسب
۱۶- بهمن اسفندیار	۱۷- همای	۱۸- داراب
۱۹- دارا	۲۰- سکندر	۲۱- اشکانیان

۲- تاریخ دینی - مذهبی:

تاریخ دینی - مذهبی که در امتداد تاریخ اساطیری شکل گرفته، برخلاف تاریخ اساطیری، تفرق‌گرا و خشونت‌زاست! چون با واقعیت‌ها سر و کار دارد و تکیه گاهش بیشتر روی خصلت انسانهاست. از این رو سرآغازش با تفوق‌طلبی، زیاده‌خواهی، تبعیض و خونریزی گره خورده است و تا امروز همچنان ادامه دارد. در تاریخ دینی - مذهبی سرآغاز زندگی واقعی انسان، پس از هبوط آدم (ع) به زمین به حساب آمده است و قبل از آن جنبه افسانه‌ای دارد، چنانچه در تاریخ بلعمی به آن اشاره شده است.^۱

بنابر گزارش تاریخ دینی - مذهبی، تاریخ بشر با فرقت پدر و مادر انسان از همدیگر - پس از اخراج‌شان از بهشت به خاطر نزدیک شدن به درخت ممنوعه و خوردن از میوه آن - آغاز می‌گردد و از سوی دیگر عشقی سوزان برای رسیدن به خالق و جایگاه اولیه و بعدها یافتن همدیگر و نیز ناامیدی و احساس گناه به خاطر سرپیچی از دستورات! پس از آنکه توبه پدر انسان قبول شد به فکر همسر خود می‌افتد و وقتی او را می‌یابد، مدت زمانی نمی‌گذرد که دعوا و خانه جنگی در اولین اجتماع کوچک بشری به وقوع می‌پیوندد. جنگ دو برادر به خاطر تصاحب خواهر زیباتر که منجر به شهادت هابیل به دست برادر می‌گردد و قاییل در ظاهر پیروز می‌شود، اما خون تمام انسانهایی که بعداً به قتل می‌رسند مثل قاتل اصلی به عهده او نیز قرار می‌گیرد.^۲ این خط خونین قساوت

۲۲ - ساسانیان	۲۳ - اردشیر بابکان	۲۴ - شاپور
۲۵ - اورمزد شاه پور	۲۶ - بهرام اورمزد	۲۷ - بهرام بهرام
۲۸ - بهرامیان	۲۹ - ترسی بهرام	۳۰ - اورمزد ترسی
۳۱ - شاپور ذوالاکتاف	۳۲ - اردشیر نیکوکار	۳۳ - شاپور بن شاپور
۳۴ - بهرام پسر شاپور	۳۵ - یزد بزه گر	۳۶ - بهرام گور
۳۷ - یزدگرد سوم پسر بهرام گور	۳۸ - هرمز پسر یزدگرد	۳۹ - پیروز پسر یزدگرد
۴۰ - بلاش پسر پیروز	۴۱ - قباد پیروز	۴۲ - کسری نوشین روان
۴۳ - هرمزد	۴۴ - خسرو پرویز	۴۵ - قباد پرویز
۴۶ - اردشیر شیروی	۴۷ - فرالن گزار	۴۸ - پوراندخت
۴۹ - آروم دخت	۵۰ - فرخ زاد	۵۱ - یزدگرد

همین اسامی به شکل دیگری در تاریخ بلعمی نیز آمده است.

۱- رجوع شود به پاورقی و توضیحات شماره ۳، تاریخ اسلامی.

۲- در تاریخ بلعمی راجع به این قضیه این‌طور نوشته‌اند:

«و از پس آن هرکه از فرزندان آدم خون ریزد او را هم [چندان] بزه بود که این کس [را] زیرا که نخستین خون او ریخت، چون قاییل هابیل را بکشت بترسید که پدرش بیند، او را به پشت برگرفت و همی برد»

(تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۱۰۲)

و برادرکشی تا پایان تاریخ بشر ادامه پیدا می‌کند و با تمام تلاشهای ناجیان، باز هم صف عاصیان به مراتب قوی‌تر از صف راست‌روان است!

جنگ حق و باطل و یا جنگ دین حق با ادیان باطل، قرنهای متمادی به طول می‌انجامد، کشتارها و ویرانگری‌ها از هر طرف به نام دین و مذهب صورت می‌گیرد، که هر کدام خود را حق به جانب و طرف مقابل را بر باطل می‌پندارد. قلمرو تاریخ، همواره با خون و استخوان شکنی انسان، گسترش یافته و شاهره تاریخ دینی - مذهبی بر جاده‌ای از پوست و گوشت و خون بشر که در مسیرش صاف و هموار گشته، امتداد یافته است. گذشته از این که پیروان یک دین - چه حق و چه باطل - برای گسترش و رونق بخشیدن به کیش و آیین خود، جنگهای دومیاری را به پیش کشیده‌اند، در درون خود دین نیز بین پیروان مذاهب، نبردهای خونین وجود داشته که هر یک خود را پیروان راستین و دیگران را گمراه پنداشته‌اند.

صرف نظر از فرق‌تراشی‌های سایر ادیان - چه الهی و چه غیر الهی - هرگاه به تاریخ خود دین مقدس اسلام دقت نماییم، جز همان آغاز ظهور اسلام و نسبتاً دوران خلفای راشدین، بعد از آن همیشه درگیری بین فرق اسلامی به نام اسلام و مسلمانی بوده و هست که هر یک دیگری را به راه باطل دانسته، خود را ناجی امت اسلام می‌پندارند! پس این طور می‌توان نتیجه گرفت که صرف نظر از بار ارزشی و جنبه‌های تقدسی واژه‌ها و اصطلاحات دینی - مذهبی، تاریخ دینی - مذهبی که از سوی پیروان متعصب ساخته شده از نگاه وقایع و سرگذشت انسانها، تاریخ خشونت‌زا و تفرق‌گرا به حساب می‌آید که عامل اصلی آن زیاده‌خواهی انسان‌ها بوده که همه چیز را برای خود می‌خواسته و قصد داشته است تا دیگران را از حق خود محروم سازد. در صورتی که اصل دین برای هدایت بشر و همزیستی مسالمت‌آمیز و عادلانه انسانها با همدیگر از سوی خدا (ج) توسط پیامبران (ع) و یا مصلحان آورده شده، ولی پیروان خلاف دستورات، طبق تمایلات نفسانی خود عمل کردند و چه بسا خواسته‌ها و تمایلات شخصی و گروهی خود را به نام دین عرضه کردند.

همانطوری که در تاریخ اساطیری قهرمانان و جوه مشترک دارند، در تاریخ دینی هم سرزمین‌ها، اقوام و مذاهب سرنوشت یکسان داشته‌اند، زیرا فتوحات اسلامی خلفای اموی و عباسی در شرق و غرب عالم به نام اسلام، خون هزاران انسان را به زمین ریخت و به نام اجرای عدالت، بی‌عدالتی‌ها صورت گرفت. در کشور خود ما، افغانستان، سلطان محمود غزنوی سبیل تاریخ‌سازی دینی - مذهبی است. او برای مسلمان ساختن هندوها همواره مردم هند را به خاک و خون کشیده، شهرهای آباد را ویران می‌سازد، با گنجینه‌های بزرگ که از معابد بودایی و هندویی به نام غنیمت به دست می‌آورد، علاوه بر ایجاد قصرهای مجلل و باغهای زیبا و برپایی بساط عیش و نوش و شاعر پروری‌ها،

ایجاد مدارس و مساجد بزرگ اسلامی را نیز در نظر دارد. او در جنگ با کفار یک غازی بزرگ است. اما در درون جامعه اسلامی او یک سنی متعصب است که انگشت در جهان کرده فرمطی و رافضی می‌جوید تابکشد و دامن دین را از وجود مذاهب باطل پاک کند! در وصف عدالت او کتاب‌ها نوشته‌اند، در حالی که او یک لشکرکش شجاع بود، اما نه یک حاکم عادل و مصلح.

نمونه دیگر آن، ایوبی‌ها در آسیای صغیر است که مدتها پرچم اسلام را در برابر صلیبی‌ها بلند نگهداشتند و افتخار بزرگ فاتحان اسلامی را به خود کمایی کرده‌اند. اما وقتی با فاطمیان مصر روبه‌رو می‌گردند، چهره دیگر به خود می‌گیرند و کتابخانه بزرگ اسلامی جهان در قاهره به آتش کشیده می‌شود. اگر از دوران قدیم به دوران نزدیک‌تر بیاییم، خلافت عثمانی‌ها در آسیا و اروپا سبیل اقتدار و عظمت مسلمانها در جهان است که ضمن جنگ دوامدار با صلیبیون اروپایی در درون خلافت چه فجایعی را که به نام دین و مذهب مرتکب نشدند که تاریخ از درج آن‌ها خجالت می‌کشد. نمونه‌های کوچک‌تر آن در هر گوشه و کنار جهان به فراوانی در تاریخ دینی - مذهبی اتفاق افتاده است.

در افغانستان امروز، طالبان با تکیه به این تاریخ، در پی گسترش و تحکیم پایه‌های قدرت دینی - مذهبی خود برآمده‌اند. اینها همان شعارها را یدک می‌کشند که خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و دیگر خلفای به نام اسلامی سر داده بودند. طالبان برای کسب ویزگی اسلامی، خون مسلمانان به خصوص شیعیان را مباح و اموال و ناموس‌شان را برای پیروان خود جایز دانسته‌اند. گرچه عمل و شعار طالبان در دنیای امروز شگفتی دارد ولی تاریخ دینی - مذهبی از این‌گونه گرایشات فکری و کور دل‌تر از آن‌ها به فراوانی دیده است. تاریخ دینی - مذهبی اروپا، هنوز داستان آدم‌سوزی کلیساها و کشیشان را به فراموشی نسپرده است، کلیساهایی که بهشت می‌فروختند و این رویدادها بود که اروپا را منقلب کرد و در پی دین‌زدایی برآمدند، چون دینی که رایج شده بود با خواسته انسانی مطابقت نداشت! جریان خریداری بهشت و خریداری کل جهنم از سوی یک نفر! سرآغاز یک تفرق بزرگ در دین مسیح به حساب می‌آید.

نکته‌ای که در تاریخ دینی - مذهبی در خور توجه است، نیک‌سرشتی و بدسرشتی انسانها و یا به تعبیر دیگر نیک‌فرجامی و بدفرجامی اولاد آدم است که از حضرت نوح (ع) به بعد به آن گرفتار می‌شوند. چنانچه در تاریخ بلعمی می‌نویسد:

«واین هشتاد تن همه بمردند و از هیچ کس نسل نماند مگر از پسر نوح از سام و حام و یافث، از سام [عرب و] عجم آمدند و سیدرویان [رومیان] و [بیغامبران] [ونیک] مردمان و زحام سیاهان حبش و زنگیان و هندوان و کافران و فرعونان و ملکان و ستم‌کاران و از یافث، ترک آمد و سقلاب و یاجوج و ماجوج و کسها که اندر

ایشان خیر نیست»^۱

بر اساس این گونه تاریخ سازی و تاریخ نگاری، خوبی و بدی در سرشت طوایف بشری وجود دارد، از سه قوم اصلی فقط یکی سرشت سالم دارد و دو قوم بردگان و کافرانند و این امتیاز در سرنوشت بندگی بشر تأثیر می گذارد. هنوز هم اقتدار جهان به دست اولاد سام دیروز و یا آریائیان امروز است و از پشت حام برده می آید و اولاد یافت مورد خشم و انتقام. چون عاق پدراند. شیرمحمدخان ابراهیم زری می نویسد:

«چون مهتر نوح علیه السلام ربیع مسکون [ممالک شام و جزیره عراقین و فارس و سائر وسط زمین به سام ارزانی داشته و دیار مغرب و ذرنج و حبشه و بربر و سودان و سیستان و سند و هندوستان به حام عطا فرموده و اقلیم ترکستان و چین و ماچین و تاتار و سائر دیار مشرق و شمال را به یافت بخشید. (صفحه ۱۱۳)] را در میان سه فرزندان خود چنانچه بالا مذکور شده تقسیم ساخت، حام به قسمت خود رفته در آن سرزمین سکونت ورزید، حق تعالی او را نه فرزند نرینه بدین ترتیب ارزانی داشت، هنده، زنج، نوبه، کنعان، کوش، قبط، بربر، حبش؛ اما همگی سیاه قام پیدا شدند.

در سیاهفامی ایشان روایات متعدده منقول است یکی آنکه روزی مهتر نوح علیه السلام به مقام سوق الثمانین در خواب بود و عورتش می نمود حام آن را دیده بخندید و یافت چون دید از راه ادب چشم ببوشید، اما چون سام را بر آن نظر افتاد، عورت آن حضرت را ببوشید و حام را در آن سو ادب ملامت گردانید. بعد بیداری از خواب چون آن حضرت بر این واقعه مطلع شد به حق سام دعا فرمود که حق تعالی نسل تو را به بعثت پیغمبران مخصوص و مشرف فرماید و به یافت دعا کرد که خداوند تعالی نسل تو را به پادشاهان عالی مقدار معزز دارد و بر حام به سبب آن شوخی بد دعا کرد که خداوند نطفه او را متغیر گردان و نبوت از نسل او منقطع کن.^۲

بر اساس این گونه تاریخ سازی، سیاهان جهان، چوب همان خنده نابه جای پدر خود حام را می خورند و سفیدان به پاس ادب پدر تاریخی شان سام در هر کجای جهان اند به نعمت و آقایی به سر می برند! در تاریخ دینی - مذهبی هم انتظار و عودت به گذشته وجود دارد، اما نه به شکل تاریخ اساطیری که خود به خود انسانها خوب شوند، بلکه ناجی می آید و بشریت را از منجلاب بدبختی نجات می بخشد. هر دین

۱- تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- تواریخ خورشید جهان تألیف شیرمحمد خان ابراهیم زری به اهتمام جلال الدین حقانی، چاپ پشاور، سنه

۱۳۱۱ ه. ق، ص ۱۵.

و مذهب برای خود ناجی مشخص دارد که شفاف‌ترین نظریه را در این قسمت، مذهب شیعه دارد که روزی امام عصر مهدی موعود (عج) می‌آید و به حکم خدا جهان را پر از عدل و داد می‌کند.

۳- تاریخ‌سازی فردی - حکومتی:

تاریخ فردی - حکومتی در درون تاریخ دینی - مذهبی شکل می‌گیرد، چرا که حکومتگران اغلب حربه‌ای دینی - مذهبی را در اختیار داشتند به استثنای قبایل بیابانگرد که آنها نیز برای حکمروایی و یورش‌های پیاپی خود در کشورهای آباد توجیهاتی یافته بودند - از این رو هماهنگی بین تاریخ دینی - مذهبی و تاریخ فردی - حکومتی وجود داشت.^۱ مدت زمانی چه در اروپا و چه در آسیا و آفریقا امپراتوری و کلیسا و یا

۱- با اینکه مغولان برای خود باورهای خاصی داشتند، اما وقتی در قلمرو مسلمانان گام نهادند، تاریخ آنها نیز از جو حاکم بر منطقه تأثیر پذیرفت و تاریخ‌سازی عهد مغول نیز شکل تقدسی به خود گرفت و چنگیز خان به ۶ پشت به آفاق قوا می‌رسد که از نور حامله می‌شود. مؤرخ عصر مغول در این باره این‌طور می‌نویسد: «روایت ارباب حکایت چنانست که دویون بایان شوهر آلان قواد در جوانی نمائند و چون تقدیر صانع بیچون چنان شد که پادشاهی صاحب قران قهار کامکار در عالم ظاهر شود که تمامت ممالک جهان در تحت فرمان آورد و رقبه جباران سرکش در رقبه ایلی و انقیاد، و نفس او چنان قوی باشد که پادشاه جهان و پیشوای اصناف ایشان تواند بود و بعد از او تمامت پادشاهان و فرماندهان روی زمین از نسل او باشد مانند صدقی که در یتیم در اندرون او به سالها پرورده شود و کس نداند که آن صدف کدامست و خواصان همواره در طلب آن، در دریا غوص کنند و صدف بسیار برمی‌آورند و مروارید بی اندازه حاصل می‌کنند و هر چند تمامت آن مرواریدها هر یک به جایی به کار آید و از جمله جواهر باشد و بازرگانان آن را در عقد نظم کنند و هر بایستی از آن لایق هر قومی و هر شخصی فروشنند. و بدان مشاجرت و معاملات کنند، لیکن مطلوب کلی آن در یتیم نامدار بود به کمال قدرت خویش بطن پاک آلان قوا را صدف در گرانمایه وجود چنگیز خان گردانید. و حقیقت ذات او را در آنجا از نور محض بیافرید و شعب و اقوام بسیار که از نسل آلان قوا پیدا شدند و کثرت ایشان تا غایبی که اگر افراد ایشان را تعداد کنند از صد تومان زیادت باشد و همه را شجره مستح و روشن - چه عادت مغول آن است که نسب آباء و اجداد را نگاهدارند و هر فرزند که در وجود آید او را تعلیم و تلقین کنند - چنانکه دیگران از آن ملت کنند - و از این جهت هیچیک از ایشان نباشد که قبیله و انساب خود ندانند و به غیر از مغول، دیگر اقوام را این عادت نیست، الا عرب را که نسب خود نگاه می‌دارند.

بنابراین مقدمات تقریر می‌کنند - و العهده علی الروای - که آلان قوا بعد از مدتی که بی شوهر ماند، وقتی در خانه خفته بود، از روزن خرگاه نوری درآمد و به شکم او فرو رفت و از آن معنی متعجب ماند و بترسید و آن را باکس نیارست گفتن. بعد از مدتی ادراک کرد که حامله شده بود. چون وقت وضع حمل نزدیک گشت، برادران و خویشان شوهر او جمع شدند و گفتند چگونه شاید که زنی بی شوهر باشد و در خفیه شوهری پدید کند تا حامله شود.

امپراتوری و خلافت گاهی حتی در یک شخص و یک خانواده تعلق می‌گرفت. و یا در طایفه و قوام خاصی محدود می‌شد. روی این اصل، در کنار دین و مذهب و متولیان دین، نام شاهان، جنگجویان و کشورشان، قسمت عمده تاریخ بشر را به خود اختصاص داده است. تاریخ‌سازی و تاریخنگاری این دوره روی محور امپراتوری، و خاندان حکومت‌گر و طبقه حاکم می‌چرخد. آنچه برای تاریخ‌نویس اهمیت داشته، بالا و پایین رفتن شاهان و شاهزادگان بر کرسی اقتدار بوده است نه وضعیت مردم و توده‌های محروم. قلمرو تاریخ فردی - حکومتی نیز بر جاده‌ای از خون و گوشت انسانی گسترش می‌یابد. جنگ‌ها گرچه هدف کشورگشایی و گسترش امپراتوری و کشوری را دارد، ولی با شعار دین و مذهب به پیش رانده می‌شود و نمونه‌های فراوانی هم در آسیا و هم در اروپا و آفریقا می‌توان پیدا کرد. تنها امریکا و استرالیا را نمی‌توان در صحنه سه دوره یاد شده دید، زیرا تاریخ سرخ‌پوستان از دید تاریخ‌سازان دوره‌های قبلی مخفی مانده است و تا وقتی کریستف کلمب پرتغالی امریکا را کشف نکرده بود، در هیچ تاریخی نامی از سرخ‌پوستان نبود. ^۱ آنها برای خود تاریخ جدا از آسیا و اروپا دارند. گرچه بعد از

→ آلانقوا در جواب گفت چون بی‌شهر بچه آورده‌ام هر آینه تصور شما به جایی که نمایید و ظنی که برید، ظاهراً صواب باشد، لکن شبهت نیست که ان بعض الظن اثم. و من چگونه فعلی ناپسندیده که موجب خجالت باشد کرده باشم. بلی هر شب در خواب چنان می‌بینم که شخصی اشقراتی اشهل نرم‌نرم نزدیک من می‌آید و آهسته آهسته باز می‌گردد به چشم می‌بینم بیرون از این حال. هرگمان که در حق من برید باطلست و این پسران که آورده‌ام از نوعی دیگرند. چون بزرگ شوند و عموم خلائق را پادشاه و خان گردند، آن زمان شما را و سایر اقوام قراچو را معین و محقق شود که حال من چگونه بود.

چون آلانقوا بر این موجب تقریر کرد و از هرگونه نمودار ستر و عفت او ایشان را مفرد گشته بود، بدو تلقی ساختند و مزاحم شدند و دانستند که سخن او صدق و گفتار او راست است.

و از آلانقوا سه پسر در وجود آمدند، نام مهین ایشان بوقون قتی که تمامت اقوام قتیین از نسل وی‌اند و نام میاتین بوسون سالجی که چند اقوام سالجیوت و نام کهمین بوذنجرخان که خلاصه نمر آن شجر بود و بسیاری از اقوام چنانکه من بعد شرح و تفصیل شعب ایشان بیاید از نسل او پدید آمده‌اند و نسب چنگیزخان با او برود.

(جامع التواریخ در تاریخ مغول تألیف رشیدالدین فضل‌الله وزیر، ۷۰۴ هـ.ق، جلد اول به کوشش دکتر بهمن کریمی، انتشارات اقبال، چاپ دوم ۱۳۶۲ ص ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱)

در متن بالا مشاهده می‌کنیم که چگونه تاریخ‌سازی عهد مغول، وقتی در کشورهای اسلامی می‌رسید، رنگ دینی - مذهبی و فردی - حکومتی به خود می‌گیرد. بنابراین، تاریخ هر قوم وقتی ساخته می‌شود که شخص و اشخاصی از این قوم به نحوی سرافتدار باشد! در غیر آن خیلی از اقوام بزرگ در تاریخ بوده که قادر به تشکیل حکومت و یا کسب اقتدار شدند و تاریخ هم آنها را فراموش کرده است.

۱- در اطلس تاریخی جهان (قرون جدید) درباره جهان ۱۴۲۸ می‌نویسد: «تا پایان سده پانزدهم سواد منحصر به جهان‌کهن، و در درون جهان‌کهن، منحصر به جوامع عمده‌ی کشاورزی بود. چین بر منطقه‌ی آسیای شرقی حاکم بود، همه آسیایان شرقی خطی هجایی که از چین مشتق شده بود به کار می‌بردند و در یک چارچوب

کشف امریکا گفته شد که سرخوستان قرن‌ها قبل از آسیا به امریکا رفته‌اند.

شگفتی در این است که در تاریخ فردی - حکومتی در دو سوی خط، حکومتها و شخصیت‌های حکومتگر، برای بقا و دوام حکومت خود و خانواده خویش جنگهای دوام‌داری را به نام دین و دینداری راه می‌اندازند. اما در داخل قلمرو آنها آنچه قربانی می‌شود، دین و مذهب است. چنانچه اشاره کردیم امپراتوران اروپایی جنگ‌های طولانی و خونین صلیبی را علیه مسلمانها راه می‌اندازند، ولی در داخل امپراتوری هزاران مسیحی پاک‌نهاد به صلیب کشیده می‌شوند و در این سوی خط نیز مدافعان اسلام در برابر کفر قرار دارند، اما در درون وضع بهتری از اروپا مشاهده نمی‌شود. ولی تأثیری که این جنگها بر اروپا بخشید، بسیار جالب و سرنوشت‌ساز بود و اروپا را چند قرن نسبت به آسیا به پیش راند.

اندیشمندان اروپایی با مشاهده جنگهای دوما‌دار دینی - مذهبی از سوی حکومتگران در دو جبهه مخالف، در اندیشه‌ی ایجاد تاریخ دیگری در کنار تاریخ امپراتوری می‌گردند که رفته‌رفته، این تحول منجر به دوره رنسانس می‌شود. مجادلات

→ فرهنگی با سبک چینی زندگی می‌کردند. البته در میان همسایگان چین فقط ژاپنها برای خود هویتی ملی قابل بودند - بقیه به چین به عنوان مرکز جهان و تنها منبع مشروع قدرت سیاسی احترام می‌گذاشتند. در اروپا، خاور نزدیک و هند وضع بسیار متفاوت بود، شکل طولیل این منطقه و این واقعیت که سنگینی جمعیت در دو انتهای آن متمرکز بود، باعث ناهمگنی سیاسی و فرهنگی می‌شد. خط القیابی و خرافه‌گرایی مذهبی تقریباً تنها عوامل مشترک به حساب می‌آیند. در نتیجه در حالی که چین در بیشتر اوقات امپراتوری بود، هیچگاه دولت واحدی تمامی منطقه اروپا تا هند را دربر نگیرد. امپراتوری روم، خلفای اسلام و امپراتوری‌های گوناگون هند بیان سیاسی یک ساخت اساساً سه‌جانبه هستند. مسیحیت، اسلام و هندوگرایی همین تقسیم‌بندی را بر اساس فرهنگ بیان می‌کنند. *مطالعات فرسنگی*

قرون وسطی دوره اوج بیابانگردی ترک - مغول استهای آسیا بود. چین با تمام عظمتش، دچار فتوحات خونبار آنان شد، حتی هیمالیا نتوانست هند را از تهاجم تیمور ترک (تیمورلنگ) مصون دارد. در سمت غرب، «ایل طلایی» روسیه را در بردگی نگه داشت اما ویران‌سازترین و مداوم‌ترین تهاجمات بیابانگردان نصیب خاور نزدیک شد. تا قرن سیزدهم قدرت سیاسی اعراب برای همیشه درهم شکست و در سراسر منطقه سلسله‌های ترک بر جای اعراب مستقر شدند. هجوم ترکان در کنار آثار منفی، آثار مثبت نیز داشت: در آناتولی مهاجرت اتیو، ملتی جدید آفرید که به امپراتوری عثمانی تبدیل شد، همه جا ترکان بودند که بویایی دومین مرحله گسترش اسلام را فراهم می‌آوردند. اعراب پیش از این کناره‌های جنوبی و شرقی مدیترانه را از مسیحیت و دره‌ی سفلی سند را از هندوها گرفته بودند. ترکها روسیه‌ی جنوبی و بالکان را گرفتند و فتح هند را تقریباً تکمیل کردند، این دستاوردی قابل توجه بود که مستقیماً در سمت مقابل شیب جمعیت پیش می‌رفت.

جهان کهن و جهان نو پیش از کریستف کلمب از وجود یکدیگر خبر نداشتند، اما جوامع با فرهنگ جهان کهن از طریق راههای تجاری در ارتباط بودند و اطلاعات متناسبی از یکدیگر داشتند.

اطلس تاریخی جهان (قرون جدید) اثر کالین مک ایودی ترجمه‌ی ف فاطمی، نشر مرکز، چاپ ۱۳۶۴، تهران، ص ۴.

سخت بین کلیسا و امپراتوری با اندیشمندان دگرگون خواه، آغاز می‌گردد. اندیشه تاریخسازی مردم سالار به جای فردسالاری در این برهه‌ی از تاریخ شکل می‌گیرد. اما فقط در اروپا نه آسیا و آفریقا!

اصلاح‌گران تاریخ‌ساز فردی - حکومتی انواع حکومت‌ها، از جمله حکومت اشراف و نخبه‌گان را به جای حکومت دیکتاتوری پیشنهاد می‌کنند، اما در برابر موج توفنده تاریخ‌سازان مردم‌سالاری سرانجام جز سکوت چاره‌ای نمی‌یابند. اما در اوج این کشاکش تاریخی اروپا، مردم آسیا همچنان درگیر تاریخ‌سازی فردی - حکومتی است و مجال اندیشیدن درباره سرنوشت مردم به کسی داده نمی‌شود، زیرا جنگ‌های داخلی توان فکر کردن درباره سرنوشت آینده را از آسیایی‌ها سلب کرده بود.

بنابراین، تاریخ فردی - حکومتی، چندان تفاوتی با تاریخ دینی - مذهبی نداشت، جز در شعارها، لذا در فرجام نتوانست در برابر شعارهای مردم سالارانه روشنفکران دوام بیاورد و به تدریج جای خود را به تاریخ‌سازی مردمی داد. ولی این تحول در آسیا، بسیار بطی و دیر صورت گرفت. ممکن است این تحول از نگاه فلسفی و اندیشه سیاسی - اجتماعی، واژه‌ها و اصطلاحات مخصوص خود را داشته باشد، ولی آنچه به عنوان یک تحول تاریخی می‌توان از آن نام برد، انتقال تاریخ‌سازی از شیوه فردی - حکومتی به تاریخ مردم‌سالاری است که دگرگونی‌های عجیبی در اروپا ایجاد نمود.

۴- تاریخ‌سازی مردم‌سالاری (ملی و ملیتی):

تحول فکری در اروپا - رنسانس - همانطوری که در زمینه‌های صنعت و تکنولوژی، تجارت، علم و فرهنگ و... دگرگونی ایجاد کرد، در شیوه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی هم تحولانی به دنبال آورد. از این دوره به بعد، توده‌های مردم که قبلاً فقط به عنوان سیاهی لشکر در جنگ و رعیت در کشور در تاریخ جا داشتند، نیز وارد صحنه شده، برای خود جایی در تاریخ کشورها و ملتها پیدا نمودند. البته این تحول در ابتدا، صرفاً در اروپا آنهم در کشورهای صنعتی (مثل فرانسه، انگلستان و آلمان) مطرح شد و در سایر نقاط جهان هنوز تاریخ روی خانواده‌های حکومتگر و در نهایت در محور اقوام و طوایف نزدیک به حکومت می‌چرخید، ولی رفته‌رفته در کشورهای دیگر نیز سرایت نمود.

همانطوری که اشاره شد، جهان بعد از اسطوره‌ها در ابتدا بر پایه دین و مذهب می‌چرخید و حتی قلمرو امپراتوری‌ها نیز بر اساس خط دینی تعیین می‌شد، مثل مسیحیت (اروپا)، اسلام (خاور میانه و نزدیک در آسیا) هندویی (جنوب شرقی آسیا)، بودایی (شرق آسیا)، اقوام و طوایف حکومتگر نیز با اینکه در ابتدا ویژگی دینی

نداشتند، ولی بعد آنها نیز صبغه دینی می‌گرفتند. ترکان و مغولان که ابتدا اسلام و مسیحیت را درهم کوبیدند، ولی بعدها خود مشوق اسلام و مسیحت و بودیزم شدند! اما وقتی امپراتوری‌ها آستن کشورهای کوچک‌تر بارنگ و لعاب قومی و ملی می‌شد، ابتدا مولود آن در اروپا به دنیا آمد، یعنی از آغاز قرن ۱۷ به بعد و شاید هم زودتر از آن کشورهای کوچک از شکم امپراتوری‌های بزرگ بیرون آمد. عوامل مؤثر در این رویداد سیاسی - تاریخی، ملیت واحد، دین مشترک و سرزمین مشخص بود که زمینه رشد کشورهای کوچک‌تر را فراهم ساخت. با اینکه کشورها کوچک می‌شد و خاندان حکومتگر فزونی می‌یافت، ولی تاریخسازی هم همزمان با این دگرگونی‌ها تغییر کرد. زیرا برای رسانیدن به اقتدار و حاکمیت یک خانواده، پیوند دادن آن به سلسله‌های حکومتگر قدیم و حتی به متولیان دین و مذهب، ضروری بود.

اگر بحث را فشرده‌تر ساخته از کشورهای دیگر به افغانستان بیایم که در سال ۱۷۴۷م/ ۱۱۶۰ ه. ق. براساس ریشه قومی - مذهبی و سرزمین مشخص شکل گرفت، این واقعیت را ملموس‌تر احساس می‌کنیم، چراکه مؤرخان کوشیده‌اند در تاریخ‌سازی ملی - ملیتی، ریشه قوم خانواده حکومتگر افغانستان را در تاریخ کهن کشیده، اولاً: از نگاه تاریخ دینی - مذهبی به بنی اسرائیل رسانیده و از نگاه امپراتوری‌ها به غوری‌ها در داخل کشور و سوری‌ها در هند ارتباط داده و بعداً آریایی ساخته‌اند^۱ در ایران نیز سلسله

۱- درباره ارتباط دادن قوم افغان به شاخه آریایی و نیز اسرائیلی بودن آنها مطالب زیادی نوشته شده است که تواریخ خورشید جهان یک نمونه کامل است، ولی محققان امروزی هم چیزهایی در این زمینه نوشته‌اند که جای تأمل دارد. از جمله سید طیب جواد به نقل از مؤرخان افغان می‌نویسد:

«اما قبل از آنکه به بحث درباره پیشینه تاریخی یهودیان افغانستان بپردازیم، ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که از سده شانزدهم تا بیستم، ما افغانها خود را اولاد بنی اسرائیل و یکی از سبط‌های (اقوام) دوازده گانه شده یهودی می‌شمردیم.

صاحب طبقات ناصری می‌نویسد که در قلمرو حکومت اهل شش در غور، قبیله‌ای به نام بنی اسرائیل می‌زیسته است. نعمت‌اله هروی، در مخزن افغانی که درباره پادشاه مغول جهانگیر به گمان اغلب در سال ۱۶۱۳ انشاء شده است به تفصیل درباره نسب یهودی افغانها بحث و شجره افغانها را به یهودا یکی از فرزندان دوازده گانه حضرت یعقوب و پادشاه بنی اسرائیل ساول طالوت می‌رساندند.

این روش در سایر کتب معتبر تاریخی مثل تاریخ مرجع نوشته افضل خان ختک، خلاصه‌الانساب نوشته رحمة خان، تاریخ خورشید جهان نوشته شیرمحمدخان گنداپور یا جزئیات پیگیری و هرکدام با ذکر نام و نسب پیامبران و پادشاهان یهود می‌کشند چنین نشان دهند که نه تنها خاستگاه افغانها اورشلیم است، بلکه بیت المقدس نیز به دست افغانها آباد شده است که تحقیقات نوین همه آنها را بی پایه جلوه می‌دهد...

در آغاز سده بیستم مورخان اروپایی پناهرگرایش‌های آلوده سیاسی فاشیستی، نظریه بی پایه نژاد نجیب آریایی و نژاد ذلیل سامی را برکشیده‌اند، در کشور ما نیز افسانه بنی اسرائیل بودن افغانها برافزاد و به جای آن اسطوره آریایی بودن ما نشست. به گمان اغلب متفکرین افغان، بار اول با این اسطوره از راه منابع آلمانی

خاندان حکومتگر به تاریخ کهن کشیده شده، به سلسله پهلوی‌ها می‌رسند. در کشورهای عربی، آسیای میانه و سایر کشورها نیز تاریخسازی همین هدف و سیاست را دنبال کرده که برای حکومتگران ریشه قومی و خانوادگی در تاریخ کهن، پیدا کنند.

تفاوت این دوره تاریخی با دوره‌های قبلی (تاریخ فردی - حکومتی) در این بوده که علاوه بر فرد حکومتگر و خانواده و نزدیکان او، طایفه و قبایل ارتباطی نیز در تاریخ مطرح شده‌اند. و همچنان توده‌های مردم نیز آهسته و آرام به خاطر گرداندن چرخهای اقتصادی، کارخانه‌ها و ماشین‌آلات وارد تاریخ شدند. اسامی دهقان و کارگر در برخی موارد به جای شاهان و امپراتوران قرار گرفت. اما وضع خود دهقان و کارگر تفاوتی نکرد. با اینکه در اروپا و آمریکا و حتی کشورهای دیگر شرایط عوض شد، ولی در افغانستان، شرایط همچنان آغاز دوره قبلی با عنوان روز را پشت سر می‌گذاشت. همانطوری که اشاره شد تاریخ این دوره در افغانستان، تاریخ فردی - حکومتی است، تمام هم و غم تاریخ‌نویس این بوده که چگونه بالا و پایین رفتن شاهان و امرا را ثبت کنند. مردم برعکس کشورهای دیگر، در تاریخ افغانستان نقشی ندارند. اگر گاهی هم پای مردم در صحنه کشیده می‌شود نه به خاطر اهمیت خودشان، بلکه به لحاظ اقتداربخشی به حکام و زورمندان است. چون شاهان مردم را جزو اموال و دارایی خود به حساب می‌آوردند و خیلی هم که مؤدبانه برخورد کنند به نام رعیت می‌پذیرند! و نه به عنوان انسان آزاد و دارای حقوق انسانی.

مرحوم ملافیض محمد کاتب، از جمله نادر مؤرخانی بود که با حفظ اقتدارمآبی شاه

→ و ترکی آشنا شده‌اند.

جناب هاشم شایق افندی زمانی که معلم مکتب حبیبیه [استاد دانشگاه کابل بود]، به شاگردانش باری گفته بود که فرضیه آریایی بودن افغانها را او در یک مجلس وزارت خارجه در دربار امان... خان مطرح و روشن ساخته بود که افغان‌ها بنی اسرائیل نه بلکه آریایی‌اند. جو سیاسی ضد انگلیسی و قربان‌های فکری با ترکیه و آلمان و سیله‌ی آن شد که این نظر به زودی در دربار مقبول افتد و بعدها پایه اصلی تاریخ‌نگاری رسمی افغانستان قرار گیرد.

تاریخ جامعه یهود افغانستان، سید طیب جواد، هفته‌نامه وحدت، چاپ قم، سال ۱۳۷۸ شماره ۲۸۵. آقای جواد به خوبی شیوه تاریخ‌سازی را در افغانستان روشن ساخته که چگونه برای توجیه حکومت خانوادگی حکومتگر به ریشه‌های تاریخی پیوند داده می‌شوند. ایشان بعداً در نامه جداگانه‌ای راجع به هاشم شایق برایم اینطور توضیح داده‌اند که متأسفانه در هفته‌نامه وحدت درج نشد و اینجا نقل می‌کنیم:

«در مقاله تاریخ یهودیان من در دو جا نوشته بودم که هاشم شایق افندی آنگاه که معلم مکتب حبیبیه بود، گفته... این درست نیست. هاشم شایق افندی استاد دانشگاه کابل، در دانشکده ادبیات بود و پدرم سید حسین شاه در فاکولته ادبیات شاگرد او بود. تصحیح آن برای اصلاح یک روش تاریخی شاید بی‌مورد نباشد. سید طیب جواد، ۱۳ اپریل ۱۹۹۹، سافرانسپکو»

خوب چندان فرقی نمی‌کند که هاشم شایق در زمان معلمی مکتب حبیبیه این ادعا را کرده باشد یا در دانشگاه کابل، مهم این است که تاریخ‌سازی به نفع خانواده حکومتگر را به نمایش می‌گذارد.

بر تاریخ کشور، نقش توده‌های محروم و دربند را نیز برجسته ساخت، چون دریافته بود که دنیا تغییر کرده - هرچند که حکمرانان تعمداً از تغییر افغانستان جلوگیری می‌کردند - دیر یا زود شعار مردم سالاری در افغانستان هم سر داده خواهد شد، چنانچه جنبش مشروطیت یک نمونه آن محسوب می‌گردد. لذا او نقش مردم را و حتی نقش تک‌تک افراد عادی را که به نحوی مؤثر بودند در تاریخ درج نمود. شاید هیچ تاریخی در افغانستان به اندازه سراج‌التواریخ مردم‌گرا نباشد. حتی کتب تاریخی که بعدها هم تدوین شدند، نسبت به سراج‌التواریخ برای مردم نقش کمتری قائل شدند.

مرحوم کاتب با اینکه طبق دستور دربار تاریخ کشور را تدوین می‌کند و باید طبق روال آن روز صرفاً به حکومت و خانواده حکومتگر پردازد، ولی او روشی را انتخاب می‌کند که درک آن در آن شرایط برای خیلی‌ها مشکل بود. او مستقیماً قادر به جا دادن نقش مردم در تاریخ نبود، چراکه طبق خواسته دربار، کتاب باید به شکل زیر تهیه می‌شد: «بنده‌ی حضرت آفریننده‌ی مهر و ماه و شکر گوینده‌ی خداوند بخشنده تاج و گاه و حامی جمعی از سکنه و متوطنه مملکت ملت خواننده‌ی کلمه‌ی طبیه‌ی لاله‌ی الا الله، محمد رسول‌الله، اعلی‌حضرت سراج‌المله و الدین امیر حبیب‌اله پادشاه خودمختار افغانستان و ترکستان متعلقه آن، پیر انظار خوانندگان سرگذشت پیشینیان، واضح می‌دارد که از دیرگاه مکنون خاطر داشتیم و این امر را لازم می‌پنداشتیم که وقایع و سوانح پادشاهان افغانه را از بدو سلطنت اعلی‌حضرت احمدشاه درانی الی زماننا هذا، نگارش دهیم. چنانچه در این آوان که زمام اختیار امارت خطه افغانستان از لطف و مرحمت حضرت بزدان، در قبضه‌ی اقتدار این فرمانبردار خالق سبحان آمد، تصمیم عزم بر تسوید وقایع نموده و خود را از سبب گرفتاری در امور مهمه سلطنت و تربیت سپاه و رعیت، معذور دیده، فیض محمد کاتب ابن سعید محمد مغول معروف به هزاره‌ی محمدخواجه را، مأمور فرمودم که به تحریر پرداخته، سرگذشت پادشاهان افغان را، کتابی مرتب سازد تا در روزگار، یادگار بماند.

با وجود گرفتاری زیاد که در امورات دولت علیّه‌ی خداداد افغانستان دارم، باز هم جزو جزو که از تحریر می‌برآید خود من شخصاً ملاحظه کرده، حک و اصلاح نموده، اجازه جهاب [چاپ] را می‌دهم، هرگاه سهوی ملاحظه شود آن را از باعث گرفتاری زیاد که دارم تصور دارند فقط»^۱

طبق گفته بالا، هدف از تدوین این کتاب، کارنامه شاهان افغان است که باید برجسته شود، اما مرحوم کاتب برخلاف خواسته دربار و برخلاف روش تاریخنگاری کشور، مردم را غیرمستقیم وارد تاریخ می‌سازد. او برای اولین بار اسامی کشته‌شدگان

۱- سراج‌التواریخ، جلد اول، چاپ انتشارات بلخ، ۱۳۷۲ تهران، ص ۱.

و غارت‌شدگان را همراه با عاملان کشتار آنها ثبت تاریخ می‌کند. جلد سوم سراج‌التواریخ بیش از تمامی کتب تاریخ در کشور، اسامی مردم عادی را درج کرده و حتی اسامی فرزندان زندانیان و کشته‌شدگان را در تاریخ جا داده است. هیچ مؤرخه این قدر حوصله نداشته است که اسامی تک‌تک افراد گرفتار شده و یا اعدام شده را ثبت کند، به‌طور مثال او در کتاب وقایع می‌نویسد:

«وهم در روز ۲۶ ماه رجب ۱۳۱۰ جنرال شیرمحمدخان را فرمان شد که دو صد و هفتاد و شش نفر از عیال و اطفال و پسر و دختر و بازماندگان قنبرعلی بیک ولد محمدحسین بیک احضرات، خود و عیال او، دختر یک ساله او، پسران او، محمد مهدی، رضابخش، علی‌اکبر، کلب‌حسین، محمد نعیم، محمد موسی، برادر اعیانی او... که خود ایشان بعضی در کابل رسیده، محبوس و برخی هنوز در ملک بودند، روانه کابل نماید و او همه را اسیر کرده در کابل فرستاد.»^۱

شاید هر مؤرخه می‌بود، فقط به اسامی بزرگان اشاره می‌کرد و از ذکر یک‌کایک افراد خودداری می‌نمود، در حالی که مرحوم کاتب اسامی همه آن ۲۷۶ نفر را ذکر کرده که این کار در نوع خود در تاریخ‌نویسی اگر بی‌نظیر نباشد، کم‌نظیر است. با اینکه هدف حکومت این بود که با این تاریخ‌سازی اقوام افغانستان - به‌خصوص قوم هزاره را برای همیشه از صحنه تاریخ حذف کنند، اما مؤرخ مردم‌سالار با درایت و تیزبینی تاریخ‌نگاری مردمی، با درج اسامی کشته‌شدگان از این طرح جلوگیری نمود.

اینجا است که می‌توان گفت، دوره تاریخ‌سازی مردم‌سالار، به‌طور قهری در تاریخ‌نگاری افغانستان اثر گذاشت و مؤرخ عالم و آگاه به تاریخ کشور و جهان با زبردستی مطالبی را درج تاریخ نمود که به هیچ وجه طرفداران تاریخ‌سازی انتظار آن را نداشتند. البته برای نگارنده خیلی ناصواب است که درباره تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی مرحوم کاتب اظهار نظر کند که مؤرخان نامی او را یکی از نوابغ تاریخ وطن نام برده‌اند. مرحوم حسین نایل مؤرخ پرآوازه وطن درباره کاتب می‌نویسد:

«این گفته لودویک آدمک که «فیض محمد را می‌توان نویسنده برجسته‌ی فصلهایی از تاریخ افغانستان دانست» کاملاً به جاست. فیض محمد کاتب وارث به استحقاق ابوالفضل بیهقی و میرخواند است که فصلهای اساسی از تاریخ وطن ما را نوشته‌اند. به سخن دیگر «فیض محمد کاتب بیهقی سدهٔ پسین، شاگرد راستین و ادامه دهنده‌ی راه ابوالفضل است، بدانسان که ابوالفضل بیهقی دانش و آزادی و فضیلت را بنده‌ی درهم و دینار نساخت و در آن بلدای قرون وسطایی جوهر حقیقت را گاهی با آشکارانویسی و صراحت و گاهی به نیروی ابهام و ابهام، طنز و کنایه در رگهای واژه

۱. کتاب وقایع به نام بدل سراج‌التواریخ، وقایع هزاره‌جات، صص ۲۹۶ و ۳۰۰.

واژه تاریخ آل ناصر جاری ساخت. فیض محمد کاتب نیز بخردانه مسیر بی‌هقی بزرگ را پیمود و با آنکه امیر، صفحه‌صنحه، نوشته‌های او را می‌خواند، توانست با بهره‌گیری از قریحت توانا، چون چابکسواری که از راههای دشوار گذار به آسانی عبور کند، در بیان حقیقت، هم از صراحت و هم از کنایت ره‌نوشه تهیه کند و نگذارد که حقیقت در آستانه‌ی قدرت مسخ و منته شود. سراج‌التواریخ، در واقع ام‌التواریخ دو قرن اخیر افغانستان است و هیچ دانشمند و پژوهشگر افغانی و خارجی را سراغ نداریم که به تاریخ این دو قرن پرداخته باشد و از کاتب و تاریخ بزرگ او بهره نیندوخته باشد.^۱

گفتیم، با اینکه افغانستان از نگاه سیاسی - اجتماعی در مرحله سوم تاریخ‌سازی قرار داشت، ولی مرحوم کاتب توانست با درایت شخصی، تاریخ مردم سالار را در کشور رایج سازد، هرچند با کنایه و ابهام، جاده تاریخ مردم سالار همچون دوره‌های گذشته بر جویی از خون و گوشت بشری بنا گردیده و به سوی اقتدار مردم بر مردم به پیش رفت که پیامد آن چندان تفاوتی با گذشته‌ها نداشت. حکومت‌ها و حکومتگران به ظاهر مردم سالار و مردم نما کمتر از امپراتوران دین سالار آدم نکشتند در زندان بزرگ شوروی سوسیالیستی و چین و کشورهای دیگر مردم سالار که نصف بیشتر جهان را هم از نگاه نفوس و هم از نگاه موقعیت جغرافیایی به خود اختصاص داده بود، قدرت نفس کشیدن برای مردم باقی نمی‌گذاشت، میلیونها انسان به نام مردم قربانی شدند.

با اینکه طراحان و تاریخ‌سازان که یگانه راه سعادت بشر را حکومت‌های مردم سالاری پیش‌بینی می‌کردند. با مشاهده نتایج این‌گونه تاریخ‌سازی چنان شوکه شدند که خیلی‌ها از نظریات خود برگشتند که نمونه عینی آن گرباچف زمامدار شوروی مردم سالار بود که برای نجات از فجایع این نظام به تاریخ‌سازی دموکراسی غربی روی آورد که این عقب‌گرد باعث نابودی شوروی گردید. روی این اصل در درون دوره تاریخ‌سازی مردم سالار، نطفه تاریخ‌سازی دیگری تولید شد که می‌توان از آن به تاریخ‌سازی عقلانیت و یا تاریخ‌سازی قانون‌مدار نام برد.

طرح اصلی این نوع تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی سالها قبل در اروپا ریخته شد، ولی پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق در کشورهای شرقی نیز سرایت نمود. اینکه این نوع تاریخ‌سازی می‌تواند مشکل بشر را حل کند یا خیر؟ هنوز زود است که پاسخ گفته شود.

۱- سراج شماره ۱۶ و ۱۷، پژوهشی درباره سراج‌التواریخ و ملافیض محمد کاتب، مرحوم حسین نایل،

۵- عصر دگرگونی تاریخی یا تاریخسازی عقلانی و قانونمدار:

این واقعیت را باید پذیرفت و اعتراف نمود که تاریخ - از هر نوع خود - زاده دربار و قدرت است. شاید هیچ علمی به اندازه علم تاریخ با دربار سر و کار نداشته باشد، مؤرخ برخلاف تمامی اندیشمندان و علماء از نزدیک با دربار آشنایی و ارتباط دارد. به این معنی که تاریخ هر دوره و زمانه مطابق شرایط زمانی - مکانی و خواسته قدرتمندان آن عصر شکل می‌گیرد و در درون خود تاریخ بعدی را می‌پروراند! مؤرخان کوشیده‌اند که خواسته و مرام دربارها را تحقق بخشند، اما این وجدان اخلاقی خود مؤرخ است که آنچه را دربار نمی‌خواهد، نیز وارد تاریخ می‌سازد. چنانچه در تاریخسازی عهد مغول مشاهده کردیم که چگونه آلان قواچهره افسانه‌ای و قداست به خود می‌گیرد، ولی مؤرخ با وازه والله اعلم وجدان خود را قانع می‌سازد و یا چگونه افغانها گاهی اسرائیلی می‌شوند و گاهی آریایی و افسانه‌های که درباره پاینده‌خان محمدزایی ساخته‌اند واقعاً جالب است که مرحوم ریاض در عین الوقایع نقل می‌کند.

هنر مؤرخ بالاتر از هنر نقاش است، چرا که نقاش فقط چیزی را می‌آفریند که دیده می‌شود و ارزش آن نمایان است، ولی مؤرخ آفریننده‌ی است که در ذهن تصویرگری می‌کند و تصویر ماندگار می‌سازد. چنانچه فردوسی می‌سراید:

هر آنکس که دارد هش و رای و دین

پس از سرگ بر من کند آفرین

نمیرم از این پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام

و یا اینکه: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بی‌ناهای آباد گردد خراب

ز بلبلان و از تپاش آفتاب

پسی افکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیابد گزند

به راستی که فردوسی نه تنها یک حماسه‌سرا که یک تاریخساز بزرگ جهان است، جنبه‌ای که کمتر مورد توجه قرار گرفته، چرا که مردم جهان فردوسی را بیشتر به نام یک شاعر و یک چهره حماسه‌سرا می‌شناسند و چهره اصلی تصویرگری و تاریخسازی او کمتر نمایانده شده است. اگر به تاریخسازی‌ها با دید بی‌طرفانه نگاه کنیم و آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم، به این باور می‌رسیم که قرائت‌های گوناگون و مختلفی از تاریخ صورت گرفته که هر کدام به نحوی منجر به آبادی کشور و ظهور ملت‌ها شده و گاهی هم منجر به تباهی گشته و جنگهای خانمانسوزی را به دنبال آورده است.

اینجاست که در عصر دگرگونی تاریخی، تاریخسازی از قلمرو افسانه، دین‌مداری، و سلطه‌گرایی مطلق، ملیت‌تراشی به سوی بشریت‌خواهی کشیده می‌شود. تقریباً همان چیزی که در پایان هر دوره شعار داده می‌شود، آینده بهتر! ولی مشاهده می‌گردد که در این تاریخ‌سازی نیز جنایاتی به نام حقوق بشر صورت می‌گیرد و توجه می‌شود.

با این تعریف جدید از تاریخ، که تاریخ با بشر آغاز شده و با بشر می‌میرد و فرجامش به بشر ارتباط پیدا می‌کند، قرائت جدیدی از تاریخ به نام تاریخ بشری و حقوق بشر رونق می‌گیرد، که تاریخ این دوره بیشتر به جای حقوق دینی - قومی - مذهبی، زبانی و کشوری، به حقوق بشری می‌پردازد. در قلمرو تاریخ بشری، همه بشر دارای حق مساوی‌اند و در شعار هیچ تفاوتی بین بشر باشنده‌ی یک کشور با کشور دیگر قائل نیست! ولی در عمل مثل دوره‌های قبل تفاوت‌های آشکاری مشاهده می‌گردد. با این دید آیا تاریخ به پایان عمر خود نزدیک نشده است؟ این سؤال از یک طرف درست است و از طرف دیگر نادرست؟

درست از آن جهت است که فکر پایان تاریخ از همان ابتدای تاریخ، ذهن انسانها را به خود مشغول ساخته است و انسانهای هر دوره خود را انسان‌های آخرالزمان دانسته و تاریخ را به پایان خود نزدیک احساس می‌کنند. البته این برداشت طبیعی هم است، بشر فقط از گذشته خبر دارد، آینده همچنان برای بشر تاریک و ناشناخته است. اندیشه انتظار به ظهور ناجی، در تمامی دوره‌ها وجود داشته، و صرف‌نظر از بار ارزشی آن - در دین و مذهب - با فطرت بشری نیز ارتباط دارد و بشر همواره متکی به تکیه‌گاهی بوده است. چنانچه مولوی می‌سراید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

از جدایشی‌ها شکسایت منی‌کند

نادرست از آن جهت است که بشر هیچگاه قادر نخواهد بود، پایان تاریخ را تعیین کند. همانطوری که با تمامی کاوشها و پیشرفت‌های علمی، آغاز تاریخ روشن نیست. روی این اصل، صفحه تاریخ و تاریخسازی همچنان باز گذاشته می‌شود تا در آینده‌های دور و نزدیک به اشکال گوناگونی رقم خورده و بشر هر دوره، برداشتی مطابق همان دوره خود از تاریخ ارائه دهند. ملت‌ها و حکومتها همواره براساس تاریخسازی‌های زمان خود شکل می‌گیرند و یا برعکس تاریخسازی زاینده حکومت‌ها و ملت‌ها به حساب می‌آید.

نتیجه:

چنانچه از مباحث پراکنده بخشهای گذشته برمی‌آید، ما با پشت‌سرگذاری چهار دوره تاریخی، در نیمه دوم مرحله پنجم قرار گرفته‌ایم؛ هرچند که ممکن است از نگاه

شرایط فکری و اجتماعی هنوز در آغاز مرحله چهارم باشیم. اما چه قبول کنیم و چه از کنار آن بی تفاوت بگذریم، جهان دیگر به این مرحله رسیده و منتظر رسیدن کاروان عقب افتاده ما نمی شوند. تاریخ امروز جهان، تاریخ بشریت و مسائل بشری است هر چند که ما با آن بیگانه باشیم و یا آگاهانه آن را انکار کنیم. ارتباطات جهانی و رسانه های خبری فاصله ها را بسیار اندک ساخته، اگر ما در زمستان قرون وسطی قرار داریم و از سوز سرما می سوزیم، ولی دیگران در بهار و تابستان معاصرند، با آن همه همه از یک وسیله و یک ابزار استفاده می کنیم.

تاریخ امروز افسانه نیست، حتی در بسا موارد خواندنی هم نیست که دیدنی و لمس کردنی شده است، پس ناگزیریم که با واقعیت امروز خود را وفق دهیم. آنهایی هم که می خواهند با فشار و زور تاریخ را ساکت نگه دارند، موفق نخواهند شد، چرا که الگوها عوض شده، قهرمانان در حال عوض شدن اند. قهرمانان بعدی چندان هم برای جامعه امروز ما آشنا نیستند. قهرمان دیروز ما یک هیکل و قواره دیگر داشت، قهرمانان فردا شمایل و شکل دیگری به خود می گیرند! تاریخسازان در غرب قیافه قهرمانان را با نکتایی و ریش تراشیده نشان می دهند، تاریخسازان در شرق هنوز هم تلاش می کنند ریش و تسیح و عمامه را حفظ کنند. البته گاهی التقاطی می شوند، ریش و نکتایی را به تصویر می کشند، این جدال بین تاریخسازهای از مدتها قبل شروع شده و پایان آن روشن نیست. تاریخ که در غرب کابل ساخته شد، امروز تعدادی می کوشند آن را دوباره تخریب کنند، چون تحمل آن برای تعدادی سخت بود.

روی این اصل، یک کشاکش در زمینه های تاریخسازي به وضوح به نظر می آید، تعدادی تلاش دارند، تاریخ کشور را از آغاز مرحله چهارم به پایان مرحله پنجم بکشند، اما برعکس تعدادی هم می کوشند تاریخ را برعقب برگردانند اگر هم قادر به عقب گرداندن آن نشوند، لاقلاً به حال خود ثابت نگه دارند. تعدادی هم بی تفاوت گاهی به این طرف نگاه می کنند و گاهی هم به آن طرف. اینها خود را بی تاثیر پنداشته به این باورند که تاریخ هر طرف رفت، ما مجبور می رویم.

اگر تاریخ زبان داشت، که قطعاً دارد، همین گروه سوم را نفرین می کرد که منتظر مانده اند که دو گروه رقیب چه می کنند، ولی این واقعیت قابل کتمان نیست که تاریخ درباره هر سه گروه بی رحمانه قضاوت خواهد نمود، حالا تاریخ آینده چگونه و به چه شکل ساخته می شود، هنوز روشن نیست. ولی آنچه مسلم است، این است که تاریخ آینده در حال شکل گرفتن است.

در پایان مشخصات چند کتاب عمده تاریخی را درج می نمایم که هر یک به نحوی در تاریخسازي جهان و افغانستان نقش داشته اند.

۱- تاریخ بلعمی:

ابوعلی محمدبن محمدبن بلعمی

تکمله و ترجمه تاریخ طبری

تالیف: ابوجعفر محمدبن جریر طبری

تصحیح مرحوم محمدتقی بهار ملک‌الشعرا

چاپ اول ۱۳۴۱ هـ ش

چاپ دوم ۱۳۵۳

در مقدمه این کتاب آمده است که:

«از ذخایر گرانبهای نثر که خوشبختانه دست حادثه آن را از میان نبرده و پایمال غارت و سوختن نشده است، دو کتاب است که در نیمه اول قرن سوم هجری از عربی به پارسی ترجمه شده است و آن دو ذخیره گرانبهای ادبی همانا یکی ترجمه تفسیر و دیگر ترجمه تاریخ طبری است. تفسیر و تاریخ طبری متعلق به ابی جعفر بن محمدبن جریر بن یزید بن خالد الطبری الاملی است (۲۲۴-۳۱۰) که می‌توان آن دو را عمده‌ترین و معتبرترین و بلکه قدیمی‌ترین کتب تفسیر و تاریخ اسلامی دانست.

تاریخ طبری از ابتدای آفرینش جهان تا آغاز قرن سوم اسلام (۳۰۲) را به قید ضبط آورده است. مؤرخینی که بعد از وی آمده‌اند همه بر اثر وی قدم نهاده‌اند...

از جمله سعادات ادبیات فارسی آن است که هر دو کتاب تفسیر و تاریخ طبری در عهد ابوصالح منصور بن نوح سامانی به وسیله و توجه ابوعلی محمدبن محمدبن عبدالله (یا عبیداله) البلعمی وزیر خراسان از عربی به فارسی ترجمه شده...

... بلعمی این کتاب را بر حسب امر پادشاه خود منصور بن نوح سامانی نوشته است لذا می‌توانیم آسانی و روانی امروزی آن را تا اندازه‌ای نمونه سادگی و سهولت اصلی آن بدانیم. صفحات ۵ و ۷ مقدمه.

اصل کتاب با این مقدمه شروع می‌شود:

«سپاس و آفرین مر خدای... و بدانکه این تاریخ‌نامه بزرگست که گرد آورد ابی جعفر محمدبن جریر یزید الطبری رحمه‌اله که ملک خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمدبن محمدبن البلعمی، که این تاریخ‌نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندر وی نقصانی نباشد.» ص ۱ اصل متن.

۲- جامع التواریخ جلد ۱-۲

تالیف رشیدالدین فضل...

قطع وزیری

تعداد صفحات ۶۶۳

با فهرست اعلام

چاپ اول ۱۳۶۲ (ایران)

جلد ۱ از سبکتگین تا عهد مسعود غزنوی ۴۳۲

جلد ۲ تاریخ آل سلجوق.

این کتاب حوادث تاریخی را از سنه ۳۶۵ تا ۵۹۰ ق. شرح داده است. کتاب با این هدف آغاز می‌یابد:

۱۲۴

«این کتاب مختصری است مشتمل بر شرح حال مقامات سلطان محمود بن سبکتگین بن سرنک بن اغم یا وغوی، و برخی از احوال آل سامان که خویشان ایشان بودند و نبذی از احوال آل بویه و از اخبار و آثار ملوک طوایف و امراء اطراف را متضمن است...» ص ۱.

۳- جامع التواریخ در تاریخ مغول

تاریخ تالیف ۷۰۴ هـ ق

مؤلف: رشیدالدین فضل‌اله وزیر

به کوشش: دکتر بهمن کریمی

چاپ اول: ۱۳۱۴ گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چاپ دوم: ۱۳۶۲، قطع وزیری

تعداد صفحات دو جلد: ۱۲۶۴

کتاب با این شرح و هدف آغاز می‌گردد:

فهرست کتاب داستانها و فذلک حساب بیانها حمد و ثنا و آفرین حضرت مقدس جهان آفرین تواند بود...

(اما بعد) غرض از ترتیب این مقدمه و تحریر این دیباچه آنک پیش از این مسوده این کتاب مبارک که مشتمل است بر ذکر تواریخ پادشاه جهانستان چنگیزخان و آباء و اجداد بزرگوار و اولاد و اروغ نامدار او و به موجبی که مشروح در خطبه‌ی آن خواهد آمد به فرمان سلطان سعید غازان خان انارالله برهانه از اوراق و طوامیر بتر متفرق و جراید و دستاویز مختلف متنوع در سلک تالیف و سمت ترتیب آورده شده...

۴- تاریخ بیهقی:

تالیف: خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دیر

چاپ اول: کلکته هند ۱۸۶۲

چاپ دوم ۱۳۰۵ و نصف دیگر ۱۳۱۹ تهران

چاپ سوم ۱۳۶۲

به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض

از آنجایی که تاریخ بیهقی به طور کامل در اختیار نبود، نتوانستیم هدف مؤلف را از تحریر کتاب نقل بنماییم. زیرا کتاب که نگارنده دیده قسمتی از تاریخ آل سبکتگین است اصل تاریخ بیهقی چندین جلد بوده است که نگارنده ندیده است.

۵- طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام

تالیف: منهاج السراج

به تصحیح و مقابله و تحشیه عبدالحی جیبی

تاریخ چاپ ایران ۱۳۶۳

قطع وزیری

تعداد صفحات دو جلدی

(جلد اول ۵۰۱ و جلد دوم ۵۰۷)

طبقه اول درباره انبیا است که از حضرت آدم شروع و به حضرت خاتم (ص) ختم می‌گردد.

طبقه دوم درباره خلفا است که از ابوبکر شروع به ابو عبیده جراح خاتمه می‌یابد.

طبقه سوم درباره اموی‌ها است که از معاویه شروع به مروان حکم ختم می‌گردد.

طبقه چهارم خلفای عباسی است که از خود عباس عموی پیامبر (ص) شروع و به المستعصم بالله ختم می‌گردد.

طبقه پنجم: ملوک عجم است (باستانی، کیانی، اشکانی، ساسانی، اکاسره) که از کیومرث شروع و به یزدجرد یا یزدگرد ختم می‌شود.

طبقه ششم: ملوک یمن است که از حارث الرایش شروع و به ملک مسلم ختم می‌گردد.

طبقه هفتم: طاهریان است که از خود طاهر شروع و به محمدبن طاهر ختم می‌گردد.

طبقه هشتم: صفاریان است که از یعقوب لیث شروع و به عمرو لیث خاتمه می‌یابد.

طبقه نهم: سامانیان است که از سامان شروع و به عبدالملک بن نوح خاتمه می یابد.
طبقه دهم: ملوک دیالمه است.

طبقه یازدهم: غزنوی ها است که از سبکتگین شروع و به بهرام شاه ختم می گردد.

طبقه دوازدهم: درباره سلجوقیان است که از طغرل شروع و به طغرل بن طغرل خاتمه می یابد.

طبقه سیزدهم: درباره سنجریان است

طبقه چهاردهم: درباره نیمروزیان است که از طاهر بن محمد شروع و به ملک شهاب الدین محمود بن حرب خاتمه می یابد.

طبقه پانزدهم: کردیان است که از سلطان نورالدین زنگی شروع به ملک صالح بن کامل خاتمه می یابد.

طبقه شانزدهم: خوارزمشاهیان است که از ملک قطب الدین ایبک شروع و به سلطان جلال الدین بن سلطان محمد خاتمه می یابد.

طبقه هفدهم: درباره غوریان است که از شنسب شروع و به سلطان علاء الدین محمد بن ابی علی ختم می شود.

طبقه هیجدهم: غوریان در طخارستان و بامیان و هند.

طبقه نوزدهم: غوریان در غزنی است.

طبقه بیستم: سلاطین هند است.

طبقه بیست و یکم: شمسیان هند.

طبقه بیست و دوم: ملوک شمسیه

طبقه بیست و سوم: خروج مغول.

صاحب طبقات ناصری درباره کتاب خود و انگیزه و محرک آن چنین می نویسد:

«اما بعد: چنین گوید بنده دعا گوی مسلمانان الناصر لاهل السنة و الجماعة، الداعی الی الله تعالی ابو عمر عثمان بن محمد المنهاج سراج الجوزجانی عصمه الله تعالی عن الزلل و التوانی، که چون فیض فضل آفریدگار تعالی و تقدس، تاج و تخت سلطنت ممالک هندوستان و بالش سند اقالیم اسلام را به فر تارک مبارک، و یمن پاس گردون ستای خدایگان عالم، سلطان سلاطین ترک و عجم، مالک رقاب ملوک امم، فرمان فرمای ابناء آدم، ناصرالدنیا و الدین، غیاث الاسلام و المسلمین، صاحب الخاتم فی ملک العالم، ذو الامان لاهل الایمان، وارث ملک سلیمان، ابوالمظفر محمود بن السلطان التمش یمین خلیفه الله، قیم امیرالمؤمنین، اعلیٰ... سلطانان، و خلد برهانه... در اثنای صفای این دولت، و ادوار قرار این مملکت، که جاوید باد چون مسند قضای هندوستان، بدین مخلص داعی دعا و ناشر ثنا مفوض گشت، وقتی از اوقات، در دیوان مظالم، و مقام فصل خصومات و قطع دعاوی، کتابی در نظر آمد، که افاضل سلف، برای تذکره امائل

خلف از تواریخ انبیاء و خلفاء علیهم السلام و انساب ایشان و اخبار ملوک گذشته نورالله مرقدهم جمع کرده بودند، و آن را در حواصل جلد اول ثبت گردانیده، در عهد سلاطین آل ناصرالدین سبکتگین بردا... مفاععهم بر سیل ایجاز و نهج اختصار، از هر بستانی گلی... است نوشته شد و این تاریخ در قلم آمد و به القاب همایون و اسم میمون او موشح گشت و نام این طبقات ناصری نهاده شد... صفحات ۶ و ۷ و ۸ دیباچه

۶- تاریخ جهانگشای

مؤلف: عظاملک جوینی

تاریخ تالیف: سالهای ۶۵۸-۶۵۰ یا

۶۵۸-۶۵۱ ه. ق

موضوع درباره مغول، خوارزمشاهیان

و اسماعیلیه

جلد اول درباره مغول است که در دیباچه آن آمده است:

چون در تاریخ ۶۵۰ بخت یاری کرد و شرف قبول آستانه بارگاه پادشاه - جهان فرمان، صاحب ده زمین و زمان و گوهر نعمت و امنیت و آسایش، خان خانان منکوقاآن که فتح و پیروزی بر دشمنان دوست و دین زیر بیرق او پایدار باد و سایه همایونی اش بر همه جهانیان پیوسته برقرار باد - دست داد؛ از سوی دیگر وقتی آثار عدالت هویدا شد و مردم همچون شاخه‌های نورس که گریه ابر بهاری خندانش می‌کند، روحی تازه یافتند و بار دیگر آغاز رشد کردند... و میل سلطان به مطالعه‌ی تاریخ جلب شد، جمیع از دوستان با وفا به من اشاره کردند؛ جهت پایداری آثار نیک و جاودانگی مفاخر پسندیده پادشاه وقت جوانبخت، می‌باید تاریخی نوشت و از حوادث وی مجموعه‌ای گرد آورد، تا نشانه‌های قیصران گذشته را باطل و روایات پادشاهان را محو کند. ص ۲۹ و ۳۰.

۷- نوای معارک

مؤلف: میرزا عطا محمد

سال تالیف: ۱۲۷۱ ه. ق

تاریخ چاپ: ۱۳۴۱ کابل

موضوعات عصر سدوزایی و بارک‌زایی

قطع وزیری، تعداد صفحات ۲۳۰

از ویژگی‌های این کتاب این است که اسم افغانستان به عنوان یک کشور و سرزمین حتی یک بار هم درج نشده است. یک بار کلمه افغانستان آمده که آن هم اشتباه چاپی است و اصل آن افغانان می‌باشد.

کتاب یاد شده توسط میرزا عظامحمد که در عهد سدویی‌ها در ارتش بوده به اشاره یک انگلیسی به رشته تحریر درمی‌آید. مرحوم کهزاد در مقدمه کتاب می‌نویسد:
 «مؤلف بین شکارپور و قندهار و هرات و کابل و پشاور مسافرت‌ها کرده، به معیت سرداران افغانی و در عسکر بری‌های آنها در حرکت بوده و در برخی جنگ‌های داخلی سدوزانی و بارک‌زانی مانند جنگ شهزاده کامران پسر شاه محمود سدوزانی و سرداران بارک‌زایی قندهاری در ۱۲۳۸ هجری قمری شامل بوده و مدتی هم در شهر قندهار اقامت داشت و پیوسته یادداشت‌ها می‌گرفت تا بالاخره در اثر اشاره یک نفر انگلیسی موسوم به (اسبویک) که او را کلکتر شکارپور خوانده است به تحریر کتاب شروع کرده و در اواخر جمادی الثانی ۱۲۷۱ هجری قمری مولفه خود را به پایان رسانیده است.» ص الف.

متأسفانه کتاب مذکور نه فهرست اعلام دارد و نه هم چاپ درست، لذا خواندن آن مشکل است.

۸- تواریخ خورشید جهان

درباره این کتاب قبلاً روشنی انداخته شد، آغاز آن با این مطلب شروع می‌شود «اما بعد می‌گویند بنده‌ی هیچمدان شیرمحمد ابن مهرداد خان‌خلف آزادخان عرف گنداپور ابراهیم زنی متوطن و رئیس بلده کلاچی علاقه‌داسان ضلع دیره اسماعیل خان که این حقیر قبل از این چند سال یک رساله مختصر موسوم به گلشن افغانستان محتوی بر ذکر مجمل

حال نسب و تواریخ طائفه افغان تصنیف نموده به تقلید مضمون بیت سعدی... و لکن برخوردار راحت جان عطااله محمد حیات خان صاحب ناظم بهاولپور چون همواره مستدعی آن ماندند که احقر به هر حال یک رساله دیگر در این باب تالیف نماید و دست رد به سینه التماس آن عزیز مشکلی گران بود بنابر آن قطع نظر از عدم استعداد و هیچمدانی خود کرده رساله هذا را متکفل بر بیان احوال حسب و نسب و تواریخ افغانان و رد و جواب اعترافات و مطاعن طاعنان نسب و حسب این گروه به انضمام نبذی از احوال افرینش عالم و آدم و افراد شریفه بنی آدم تالیف نمودم و چون شجره انساب جمیع رؤوس و امراء و اکابر قوم افغانه در آن نوشته‌ام و تصدیق اسرائیلت قوم

افغان که اولاد ساؤل المقلب طالوت پادشاه هستند... ص ۲.

۹- سراج التواریخ

تالیف: ملا فیض محمد کاتب

سال تالیف: (جلد اول ۱۳۲۵ هـ ق جلد

۲، ۱۳۳۱ و جلد ۳ از سال ۳۲ تا ۱۳۳۵.

تاریخ چاپ: جلد اول و ودم ۱۳۳۱

و ۱۳۳۳ کابل درباره انگیزه تالیف کتاب

مذکور قبلاً روشنی انداخته شد.



۱۰- پادشاهان متأخر افغانستان

مؤلف: میرزا یعقوب علی خافی

سال تالیف: ۱۳۰۷ هـ ش

چاپ اول: ۱۳۳۴ کابل

چاپ دوم: ۱۳۷۷ پشاور

پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱۱- افغانستان در قرن نوزده

تالیف: سید قاسم وشتیا

تاریخ تالیف: ۱۳۲۳ هـ ش

تاریخ چاپ: اول ۱۳۲۷ کابل

چاپ دوم: ۱۳۲۸ کابل

چاپ سوم: ۱۳۴۶ کابل

چاپ چهارم: ۱۳۷۷ پشاور

موضوع کتاب عصر محمدزایی‌ها تا امیر عبدالرحمان خان.

۱۲- افغانستان در مسیر تاریخ

مؤلف: میر غلام محمد غبار

تاریخ تالیف: اواخر دهه سی و اوائل دهه چهل (۱۹۶۷)

تاریخ چاپ: عهد میوند وال کابل

چاپ دوم: ۱۳۵۸ تهران

چاپ قم: ۱۳۷۵

۱۳۰

خود مرحوم غبار درباره کتاب در مقدمه آن می نویسد:

«گرچه با سیر تکاملی جوامع بشری، طرز نگارش تاریخ هم تکامل کرده و امروز تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه قرار دارد، و دیگر تاریخ به ضبط شگفت انگیز و نادرست و کارنامه های اشخاص معدودی مقید نیست. زیرا آن مرحله ای که انسان در مناظر و مزایای طبیعت و اجتماع اعجاب و شگفتی جستجو کرده و بالاخره هم در دریای ناپیدا کنار ماورای طبیعت ناپدید می گردید، گذشته است. معهداً این تکامل و تحول مستلزم آن نبود که حتماً در همه وقت سالم نیز باشد، چه عامل تدوین تاریخ انسان است و انسان هم محکوم شرایط اجتماعی خویش...»

باید تذکر داد که این کتاب بر تاریخ سیاسی کشور افغانستان بیشتر تکیه دارد تا به تاریخ اجتماعی آن. زیرا تاریخ اجتماعی یک کشور در آسیای وسطی وابسته به تاریخ اجتماعی کلیه کشورهای آسیای وسطی است چه این ملت ها با وجود تعدد ممالک و ملل و اختلاف زبان، نژاد و مذهب و غیره، قرن ها در سایه یک تمدن مشترک با هم زیسته و در برابر هر تجاوز خارجی یک سان مدافع این تمدن بوده اند...» (افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ۱۳۷۵، قم، صحافی احسانی، ص ۵۷ و ۵۹).

۱۳- افغانستان در پنج قرن اخیر

مؤلف: میر محمد صدیق فرهنگ

چاپ اول: ۱۳۶۷ پشاور، قبل از آن به تعداد

اندک در امریکا تکثیر شده بود.

چاپ ایران: ۱۳۷۱، قم، صحافی احسانی

مرحوم فرهنگ در مقدمه کتاب، درباره تاریخ افغانستان و تدوین کتاب مورد نظر می‌نویسد:

«ضرورت نگارش تاریخ افغانستان به گونه‌ی مستقل و در حد امکان مستند و عینی از دیرباز - حتی پیش از آنکه هجوم ابرقدرت متعرض شوروی آینده کشور را در چنین تاریکی هولناک فرو برد - در نزد روشنفکران غیر وابسته محسوس بود و برخی از دوستان که از علاقه‌مندی اینجانب به تاریخ وطن و یادداشت‌هایی که در این باره فراهم کرده بودم آگاهی داشتند، مرا به اجرای این کار تشویق می‌کردند، زیرا با اینکه در آن هنگام هر سال آثاری چند در داخل و خارج کشور در این زمینه طبع و نشر می‌شد، اینان به دلایلی که بعد از این بیان می‌شود، نمی‌توانستند نیاز جامعه به خصوص قشر جوان را به آگاهی از تاریخ کشور به گونه‌ی شایسته رفع کند.»

اینک با مطالعه اسامی چند نویسنده و انگیزه تدوین چند کتاب معتبر تاریخی، به این واقعیت بیشتر پی می‌بریم که تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی افغانستان همچون بسیاری از کشورهای دیگر متأثر از جو و شرایط منطقه و جهان است. اینجاست که در وضعیت کنونی که جنگ داخلی تمام هست و بود کشور را به تباهی کشیده تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی هم به تأثیر از این وضعیت از شکل ملی و کشوری خارج شده به شکل قومی، گروهی، منطقه‌ای و حتی طایفه‌ای و قشری کشیده شده است.

باید این واقعیت را اعتراف کرد که تاریخ قوم افغان (پشتون) قرن‌ها قبل ساخته شده بود و تاریخ تاجیک‌ها در طول انقلاب ساخته شد، اما تاریخ هزاره و ازبک پس از قدرت‌گیری مجاهدین به خصوص حماسه سه سال غرب کابل و اقتدار جنبش در شمال ساخته شد. ولی این تاریخ‌سازی به ملیت‌های دیگر هم مجال داد که تاریخ خود را بسازند و اما آنچه در افغانستان در مورد تاریخ‌سازی می‌توان گفت روش نفی و اثبات است. هرکسی می‌کوشد با نفی دیگران خود را اثبات کند که این روش بدترین روش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی می‌باشد.

امیدواریم زمانی فرارسد که شیوه تاریخ‌نگاری واقعی، اعتراف به وجود همدیگر بر پایه عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی رایج گردد، تا انسان به نام انسان دارای حق باشد، نه به ارتباط قوم، زبان، مذهب و منطقه که امروز رایج است. بنابراین تاریخ فردا امروز ساخته می‌شود پس چه بهتر که کمک کنیم تا تاریخ واقعی کشور ساخته شود.